

و تار و مار نمودن تمام شما را خواهم داد . مأمون رهسپار بروم گردید . و ایشان طرز پوشاک را تغییر داده ، سرها را تراشیدند ، و قبا را سر دادند ، و گروه زیادی بنصرانیت گرویده ، و چلیپا بستند ، گروهی باسلام در آمدند ، دسته کمی بحال خود باقیمانده ، و با نگرانی دنبال حيله می‌گشتند ، تا آنکه شیخی از ققیهان حران^۱ توجهی بحالشان نموده ، و بآنان گفت ، من چیزی یافته‌ام که موجب نجات ، و رهائی شما از کشته شدن میباشد . و آنان مال فراوانی ، از بیت‌المال خود ، برایش بردند ، که در روزگار رشید ، برای اینگونه پیش آمدهای ناگوار تهیه و ذخیره کرده بودند . و ما برای شما - بتأییدات‌اللهی ، آن اسباب را شرح دهیم ، آن شیخ بایشان گفت ، اگر مأمون از این سفر برگشت ، باو بگوئید ، ما صابئیانیم ، و صابئه نامی است که خداوند در قرآن ذکر نموده است . شما این نام را بخود بندید که نجات خواهید یافت . از قضا مأمون از این سفر خود برنگشت ، و در بدندون^۲ در گذشت ، و این گروه از آن زمان این نام را بخود بسته‌اند ، زیرا تا آنوقت در حران و اطراف آن گروهی بنام صابئه وجود نداشت . خبر برگ مأمون که رسید ، کسانی که بنصرانیت گرویده بودند بیشتر بمذهب حرانی برگشته ، و بهمان هیئت پیش از عبور مأمون از منازلشان در آمده و موهای سر را بلند نگهداشته ، و خود را صابئه نامیدند ، ولی مسلمانان آنها را از پوشیدن قبا ممنوع داشتند برای آنکه پوشاک دولتیان و اصحاب سلطان بود .

اما کسانی که اسلام آورده بودند نتوانستند بکیش خود برگردند از بیم آنکه ارتداد موجب قتل است . و در زیر این نام خود را نهفته ، و با زنان حرانی مزاجت مینمودند ، پسرهایشان بصورت مسلمان ، و دخترانشان حرانی بودند . و مردمان ترعوز^۳ ، سلمسین^۴ که دو دهکده بزرگ و مشهور نزدیک بحران است مدت بیست سال همین رفتار را داشتند تا آنکه دونفر از بزرگان علماء حران در فقه و امر بمعروف ، بنام ابوزراره ، و ابوعروبه ، و همچنین سائر فقهاء حران ، این عمل را مشروع ندانسته ، و آنانرا از ازدواج با زنان

۱- رجوع شود بصفحه ۱۹ این کتاب .

۲- بدندون - دهکده ایست در يك منزلی طرسوس ، و مأمون در آنجا وفات یافت (معجم البلدان) .

۳- ترعوز - دهکده مشهوریست در حران و از بناهای صابئیان است (معجم البلدان) .

۴- سلمسین - دهکده ایست نزدیک حران ، و گویند در ابتدا نام آن سلم - سین یعنی بت ماء بوده و آنرا بهمین منظور ساخته‌اند (معجم البلدان) .

حر نانی ممنوع داشته و گفتند مسلمان نمیتواند با زنان حر نانی یعنی صابئه ازدواج نماید ، زیرا آنان اهل کتاب نیستند و تا امروز ، در حران خانواده‌هایی هستند که مردمش از آن دسته‌اند که در زمان مأمون بدین خود باقیمانده بودند ، و برخی هم مسلمان ، و عده هم نصرانیانی هستند که در ابتدا اسلام آورده و بعد بهمین منظور از اسلام برگشته و بنصرانیت گرویدند . مانند خانواده‌های بنو ابلوط ، و بنو قیطران و دیگران ، که در حران مشهور و معروفند .

حکایت رأس^۱

نامبرده در بالا گوید : آن رأس ، سر انسانی است که صورتش - بنا بعقیده که صابئیان درباره صورت ستارگان دارند - مانند صورت عطارد است ، و اگر چنین کسی ، که بعقیده آنها عطاردی صورتست ، پیدا شود ، بهر حيله و دسیسه که امکان داشته باشد ، دستگیر نموده ، و با وی کارهایی انجام دهند ، از آن جمله اورامدت زیادی در روغن زیتون و بورک مینشانند تا مفاصلش سست شود ، و بحالتی درآید ، که اگر سر او را بسوی خود کشند ، بدون آنکه بریده باشند ، آن سر - چنانکه گمان کنیم - از بدن جدا میگردد و بهمین جهت این مثل را از قدیم زده‌اند که : فلانی در روغن زیتون است . و این را درباره شخصی گویند که در سختی و ناراحتی باشد - و سالیکه عطارد در شرف است^۲ - باین کار مبادرت مینمایند ، باین عقیده که روح چنان انسانی ، میان عطارد و سر آن انسان ، رفت و آمد داشته ، و بزبان او سخن گوید ، و حوادث را پیشگوئی کند ، و هر سؤال را جواب دهد ، زیرا بعقیده آنها طبیعت انسان بیش از حیوانات دیگر بطبیعت عطارد شباهت داشته ، و در نطق و تمیز بآن نزدیکتر است ، و این معتقدات ، و امثال آن ، درباره سر ، و نعظیمی که از آن دارند ، و حیلت‌هایی که در آن بکار برند ، و کارهایی را که پیش از جدا ساختن سر ، و پس از آن انجام دهند ، و چیزهایی که از بدن آن بی‌سر گیرند ، بتفصیل در کتابی ، بنام کتاب الحاتفی شرح و بسط داده شده . در آن کتاب شگفت‌انگیز چیزهایی از نیرنگها ، و تعویذها ، و زبان بندیها ، و صورتها بوده ، و شرح و بسط‌هایی ، درباره اعضاء حیوانات مختلف مانند خوک ، والاغ و کلاغ ، و غیره ، و دود افروزیها داده شده ، و نیز نقش‌هایی از تمثال حیوانات برنگین انگشترهایشان دیده میشود ، و موضوع آن را که پرسیدم ، گفتند ، ما اینها را در گورستانهای باستانی بدست آورده و باینها تبرک جوئیم .

۱ - اشاره باصحاب الرأس دوره رشید است که در صفحه ۵۶۸ گفته شد .

۲ - شرف عطارد . شرف - در اصطلاح منجمان قوت کوكب و ارتفاع آن در برج فلک است - مقابل هبوط (ر.ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین).

رونوشت چیزیکه بخط ابوسعید

وهب بن ابراهیم از قربانیهای آنان خوانده‌ام

روز یکشنبه ، برای آفتاب ، که نامش - ایلوس - است . دوشنبه ، برای ماه ، که نامش سین - است ، سه‌شنبه ، برای مریخ ، که نامش - آریس - است . چهارشنبه ، برای عطارد ، که نامش - نابق - است . پنجشنبه ، برای مشتری که نامش - یال - است . جمعه ، برای زهره ، که نامش - بلثا - است . شنبه ، برای زحل ، که نامش - قرنس - است .

معرفت عیدهای آنان

نیسان^۱

سال حرانیان از اول این ماه شروع میشود ، و روزهای اول ، و دوم ، و سوم آنرا برای الاله بلثا ، که زهره است ، برآز و نیاز و نیایش درآیند ، و دسته دسته ، یا بتنهائی بخانه آن الاله روند ، و قربانیهای کنند ، و حیوانات زنده را بسوزانند ، و در روز ششم این ماه ، گاو نری برای الاله - ماه - سربریده ، و هنگام پایان روز ، آنرا میخورند . در روز هشتم روزه گیرند . و با گوشت بره افطار کنند . در این روز ، برای هفت الاله ، و شیاطین و جن ، و ارواح ، عیدی برپا دارند ، و هفت بره برای هفت الاله ، و یک بره برای خدای کوران و یک بره برای الاله شیاطین ، بسوزانند . در روز پانزدهم ، سرالشمال^۲ و نیایش ، و تشمیس^۳ بجای آرند ، و قربانیها ، و سوزاندنیها دارند ، و بخوردن و نوشیدن مشغول شوند . و در روز بیستم این ماه ، بدیرکادی ، که در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب فندق‌الزیت است میروند و در آنجا سه برزخ - یعنی گاو نر - برای الاله - قرنس - که زحل است . - آریس - که مریخ و الاله کوران است ، و ماه که - سین الاله - نامیده میشود ، میکشند . و نه بره ، که هفت دانه آن برای هفت الاله و یکی برای الاله جن ، و یکی برای الاله ساعات قربانی کنند ، و چند بره را ، با خروس زیادی میسوزانند .

۱ - نیسان - بفتح اول هفتمین ماه تقویم رومی ، و دومین ماه تقویم سریانی است که مطابق باماه دوم بهار است (رك. برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .
 ۲ - ظاهراً نوعی از عبادت و نیایش است .
 ۳ - تشمیس - بگفته آقای دکتر ماسوخ - ظاهراً از Sammas سریانی و بمعنی عبادت است .

و در روز بیست و هشتم ، بسوی دیری که در دهکده سیتی ، در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب‌السراب میباشد، رفته ، و در آنجا برای - هر مس‌الاهه ، گاونر بزرگی میکشند ، و نه بره برای الاهه هفتگانه ، و خدای جن ، و خدای ساعات کشته ، و بخوردن و آشامیدن گرایند ، در این روز هیچ حیوانی را نمیسوزانند .

ایار

در اولین روز اینماه ، عمل تقرب بسرالشمال . و تشمیس ، بجای آرند ، و گل پیویند و بخورند و بنوشند . در روز دوم برای ابن‌السلام^۱ عید گیرند . و نذرها دارند، و ظرفهارا پر از چیزهای تازه ، و میوه ، و حلوا کنند ، و بخوردن و نوشیدن مشغول شوند .

حزیران

در روز بیست و هفتم این ماه ، برای الاهه تیرانداز ، تشمیس سرالشمال بجای آرند و در این روز ، خوانی بگسترانند ، و بر آن هفت چیز برای هفت الاهه شمال گذارند، و کمر^۲ کمانی بیاورد ، و زه آنرا محکم سازد ، و در آن تیری گذارد که دو گونه فروزان از آتش چوبی باشد که در زمینهای حران میروید ، و چنان غرشی کند که آتش را چون شعله شمع فروزان نگهدارد . و کمر ، دوازده تیر از آن کمان میاندازد، و سپس مانند سگ، روی دست و پا براه افتد ، و آن تیرها را بر میگردداند ، و پانزده مرتبه این کار را مینماید، و در همانحال تفائل میزند ، هر گاه آن دو گونه خاموش شده باشد علامت قبول نبودن عید بوده، و هر گاه خاموش نشده باشد، عیدشان مقبول است .

تموز

در نیمه این ماه عید بوقات^۳ است، یعنی زنان زاری کن و آنرا - تاوز - و عید

۱- ابن‌السلام - ظاهراً همان چهار فرشته (فرزندان بی‌آلایش - Bnia. Slama) باند که صابثیان مندانی (مغتسله) آنها را باین نام خوانده‌اند (ر.ك. شولسون ص ۱۹۳ - ج ۲) (Bhwolstone - Die. Ssabier, und. Der Ssabismus - 14 - P. 193)
 ۲- کمر - از کلمه سریانی Kumra - بمعنی کشیش - رئیس روحانی (ر.ك. شولسون، ج ۲ - ص ۳۵۵).
 ۳- بوقات - جمع بوق - بمعنی کرنا (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین).

الاهه تاوز خوانند، و زنان برای او گریه و زاری کنند که چگونه خدا ویرا کشته، و استخوانهایش را در آسیا آرد نموده، و بیاد داد. و زنان چیزهای آرد شده در آسیا را نخورند، و خوراکشان گندم خیسافنده، و نخود و خرما و مویز و امثال آنست، و در بیست و هفتم، مردان سرالشمال برای جن. و شیاطین، و الاهه دیگر بجای آرند و کماج بزرگی از آرد گندم، و بطم^۱ و مویز میس^۲، و مغز گردو - همچون چوپانان بسازند، و نه بره، برای ماهان رئیس، و تقرب جوئی، برای نمریا - میکشند. و رئیس در این روز از مردان نفری دو درهم میگیرد، و همه بخوردن و نوشیدن درآیند.

آب

درهشت روز از این ماه بکار تهیه شراب تازه برای خدایان مشغول شوند و نامهای گوناگونی بر آن نهند، و پسر بچه نوزادیرا در این روز برای الاهه...^۳ نگهدار بتها. قربانی نمایند، آن پسر بچه را سرببرند، و او را باندازه بجوشانند تا گوشتش خوب پخته شود. سپس آنرا با آرد سفید، و زعفران. و سنبل، و قرنفل، و روغن زیتون، خمیر کنند، و قرصهائی باندازه انجیر از آن بسازند، و در تنور تازه سازی بپزند، و آنرا ویژه نیایشگران سرالشمال دانسته و در هر سال بآنان می دهند، و آن قرصهها را زنان، و بردگان، و کودکان و کنیزان، و دیوانگان نباید بخورند. و از کشتن آن کودک، جز سه کمر، نباید کسی آگاه و باخبر باشد. و آنچه از آن کودک چون استخوان. و اعضاء، و رگ و ریشه و رودهها بجاماند، کمرها برای تقرب جوئی بالاهه میسوزانند.

ایلول

در سه روز اینماه، آب گرم کنند، تا برای سرالشمال. و برای رئیس جنیان که خدای بزرگش دانند استحمام نمایند، و در آن آب کمی چوب گز، و موم، و صنوبر، و نی،

۱- بطم - صمغ درخت بنه، که درختی شبیه درخت پسته است و میوه اش را چنلانقوش یا چتلاقوش نامند (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین. زیر - بطم - و بنه).
 ۲- میس - نوعی از مویز است (منتهی الارب).
 ۳- ف - نقطه فاصله ندارد.

و شیطرج^۱ ریخته و خوب بجوشانند ، و پیش از دمیدن آفتاب آنرا - مانند جادوگران - بر بدن خود بریزند ، و در آن روز ، هشت بره ، که هفت دانه ، برای هفت الاهی ، و یکی برای خدای شمال است. میکشند، و در حال اجتماع آنرا میخورند . و هر يك هفت جام شراب میآشامد . و رئیس از هر يك دو درهم برای ذخیره در بیت المال میگیرد .

روز بیست و ششم همین ماه بکوه روند ، و از آفتاب ، و زحل ، و زهره استقبالی بجا آرند ، و هشت جوجه ، و خروسهای پیر ، با هشت بره بسوزانند ، و اگر کسی برای خدای بخت - نذری کرده باشد ، خروس پیری یا جوجه را می گیرد ، و بالهایش را با پارچه ابریشمی بسته و دوسر آنرا آتش زده و آنرا برای - خدای بخت - رها میکند ، اگر جوجه سوخته شود ، نذرش قبول بوده ، و اگر شعله آن دوسر پیش از سوختن جوجه خاموش گردد - خدای بخت - آن نذر و قربانی را پذیرفته است .

و در روزهای بیست و هفت ، و بیست و هشت ، رازها و قربانیها ، و کشتارها ، و سوزاندنیهای ، برای - شمال - که خدای بزرگ است ، و برای شیاطین ، و جنیانی دارند که آنها را اداره کرده و پاسبان ، آنان بوده و بآنان خوشبختی میدهند .

تشرین اول

در نیمه این ماه ، برای مردگان ، خورد و خوراک میسوزانند ، باینگونه ، که هر يك از آنان هر گونه خوراکی که در بازار بدست آید ، از گوشت ، و میوه خشک و تر ، خریداری مینماید ، و انواع خوراکی و شیرینی میسازد ، و آنها را در شب برای مردگان میسوزانند و با آنها استخوان ران شتری را هم میسوزانند ، و بسکهای آزار کننده می دهند که بر مردگانشان پارس نکنند ، و آنها را بهراس در نیاورند . و همچنین روی آتش شراب یا آب ریزند که مردگان بیاشامند بهمانگونه که خوراک سوخته را میخورند .

تشرین ثانی

از بیست و یکم این ماه ، نه روز برای - خدای بخت - روزه دار شوند ، و پایان آن ،

۱- شیطرج- شیتره - شاه تره- دوائی است که آنرا بیونانی سرخیوس ، و لبدیون خوانند ، و معرب آن شیطرج است ، گویند اگر آنرا بر سربیا ویزند درد دندان را آرام سازد (برهان قاطع - بتصحیح آقای دکتر معین) و اقربالموارد - آنرا مفید برای درد مفاصل و بیماری برض و پیسی دانسته است .

در روز بیست و نهم است . و هر شب نانهای نرمی را تکه تکه کنند، و باجو ، و کاه ، و بان^۱ و مورد تازه ، مخلوط سازند ، و مقداری روغن زیتون بر آن افشانده ، و بهم مالند ، و در خانه‌های خود پراکنده گذارند ، و همیگویند : ای فالگیران بخت : این است نان ، برای سگان شما ، و این است کاه و جو ، برای چارپایان شما ، و این است زیتونی برای زین و برگ ، و شاخه موردی ، برای دیهیم شما ، بسلام درآئید ، و بسلام بیرون بروید، و برای ما و فرزندان ما . پاداش نیکوئی بجا گذارید .

کانون اول

در چهارم این ماه ، گنبدی برپا کنند ، و آنرا پرده^۲ بلثا - نامند ، که زهره ، و الاهه برقیبا بوده . و سحمیة^۳ نامیده میشود ، و آن گنبد بر سنگ مرمریست که در محراب قرار دارد ، و انواع و اقسام میوه جات تازه و خشکیده ، و گیاههای خوشبو ، و گل سرخ خشکیده ، و ترنج ، و دستبویه^۴ و هر گونه میوه ، تر یا خشک که بآن دستیابی داشته باشند، بر آن گنبد بیاویزند . و هر حیوانی را که بتوانند بدست آرند ، از چارپا و پرنده در پای آن گنبد بکشند ، و همیگویند : این است قربانیهای ما برای الاهه بلثا که زهره است . و هفت روز همین کار را دارند، و در این روزها حیوانات زیادی را نیز برای الاهه و الاهات پرده نشین دور افتاده و بنات الماء^۴ در آتش اندازند . و سی روز که از این ماه گذشت ، آخر ماه سپاسگزاری و بمنزله

۱- آقای دکتر معین در فرهنگ فارسی ، بان را درختی از تیره بانها ، و برگهایش را شبیه برگ اقا قیا ؛ و گلهایش را قرمز یا سفید دانسته ، و در فرهنگ عرب چون المنجد ، و اقرب - الموارد ، بان را درخت راست اندامی دانسته اند که برگهایش چون صفصاف - بید - بوده ، و از دانه‌های آن روغن خوشبوئی گیرند ، و بلندی قامت را - بپانه - تشبیه کنند و در ادبیات عرب این تشبیه بسیار دیده میشود ، همچنانکه در ادبیات فارسی ، بلندی قامت را بسرو شبیه دارند .

۲- سحمیة - ظاهراً از - اسحج - بمعنی بت است (اقرب الموارد) .

۳- دستبویه - یا دستنبویه - نباتی است گرد و کوچک و الوان شبیه بخر بوزه (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

۴- بنات الماء - ظاهراً همان - صنم الماء - است که پس از ازار در قسمت خدایان

حر نانیان ذکر شده .

رئیس در سپاسگزار است ۱ - کمر ، بر نهمین پلهٔ منبر بلندی مینشیند ، و از چوب گز عصائی بدست گیرد ، و همه از کنارش میگذرند و او هر يك راسه ، یا پنج ، و یا هفت مرتبه با آن عصا میزند . سپس شروع بخطبهٔ مینماید ، و در حق گروه خود دعای میکند که خدا ایشان را باقی بدارد ، و نژاد و دودمانشان را فروتر سازد ، و پایدار ، و برتر از همه ملل بنماید ، و دولت و فرمانفرمائی آنانرا برگرداند ، و مسجد جامع حران ، و کلیسای رومیان و بازار سوق النساء را ویران کند ، زیرا این نقاط جایگاه بتان آنها بود ، و پادشاهان روم ، برای گرویدن بنصرانیت آنها را ویران کردند ، و آنانرا توانا سازد که بار دیگر دیانت عزور را - که در این نقاط بجای آن چیزها بود - پابرجا و برقرار دارد . پس از این خطبه از منبر بزیر آید ، و همه بخوردن از آن قربانیها و نوشیدن درآیند و در این روز ، رئیس از هر مردی دو درهم برای بیت المال که دارند میگیرد .

کانون ثانی

در بیست و چهارم این ماه ، عید میلاد الاله قمر است ، و در آن سرالشمال بجای آرند ، و حیواناتی میکشند ، و هشتاد حیوان از چارپا و پرند در آتش اندازند ، و بخوردن و نوشیدن مشغول شوند و برای الاله و الاهات ، داذی^۲ که شاخهای صنوبر است در آتش بیفروزند .

شباط

از روز نهم این ماه ، هفت روز ، روزه دار شوند ، و این روزه ، برای آفتابست که آنرا خداوندی بزرگ ، و خدای فیض و برکت دانند ، و در این روزها چیزهای بدبو^۲ نخورند و شراب ننوشند ،

۱ - در متن عربی گوید (وفی ثلاثین یوماً منه رأس شهر رئیس الحمد) و باید توجه داشت باینکه کانون اول سی و یک روز است ، و کلمه - رأس - در عربی بمعنی آخر ، و رئیس - بمعنی سر نیز استعمال شده چنانچه در حدیث است : - توفاه الله علی رأس ثلاث سنین - ، یعنی در آخر سال دوم و در مثل است : هورأس الکلاب - یعنی - بمنزله رئیس . (ر.ک منتهی الارب) .
 ۲ - داذی را مؤلف شاخهای صنوبر دانسته ، ولی فرهنگهای فارسی چون برهان قاطع ، و فرهنگ نفیسی ، آن را نام دانه حب بسیار تلخی گفته اند (ر.ک. برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین - و فرهنگ نفیسی) .

۳ - ف (من الزفر) دارد و در ش با - ز - و هم با - ذ - خوانده میشود ، و (زفر) عربی بار سنگین ، و شجاع و غیره بوده و (ذفر) بمعنی چیز بودار است ، از بوی خوب - یا بد . (ر.ک. اقرب الموارد) .

و جز برای شمال ، و جن ، و شیاطین ، نمازی نخوانند .

اذار

از هشتم این ماه ، سی روز برای - ماه - روزه دار باشند ، و در بیستم ماه رئیس برای الهه آریس - مریخ - در میان این گروه نان جو تقسیم نماید ، و سی روز از این ماه که بگذرد ، آخر ماه خرما - یعنی خرمای خشک است که روز عروسی الهه با الیهات بوده و خرمای خشک تقسیم کنند ، و بچشمها سرمه کشند ، و در زیر بالشت خود هفت دانه خرمای خشک بنام هفت الیهه ، و پاره نانی هم برای خدائی که شکمها را مالش دهد گذارند . و رئیس از یکایک آنان دو درهم برای بیت المال میگیرد .

و در روز بیست و هفتم هر ماه - یعنی ماههای قمری - بدیر خود که معروف بکادی است رفته ، و برای الیهه سین که قمر است . قربانیا ، و سوزاندنیهای در آتش دارند ، و میخورند و مینوشند ، و در بیست و هشتم ، بقبة الاجر - گنبد پاداش - روند ، و در آنجا بره ، و خروس ، و جوجه فراوانی برای الیهه آریس - مریخ - میکشند و میسوزانند .

و هنگامیکه بخواهند حیوان بزرگی را چون زبرخ که گاو نر است ، یا بره بکشند ، در حال زنده بودن برویش شراب ریزند ، اگر تکانی بخود دهد ، گویند این قربانی را خدا قبول دارد ، و اگر بخود تکانی ندهد ، گویند خدا خشمگین است ، و این نذر را قبول ندارد ، و رویه ایشان در کشتن حیوان ، - هر نوعی که باشد - آنست که بیک ضربه سرش را میبرند ، و سپس در چشمها و حرکات ، و دهان ، و لرزش و چگونگی تکانیهایش ، دقت نمایند و بر روی آنها تفأل زنند و آنها را بهم آمیخته ، از حوادث و پیش آمدها خبر دهند ، و اگر قصد سوزندان حیوان بزرگی ، چون گاو و گوسفند ، و خروس زنده داشته باشند ، آنها را بچنگالها و زنجیرها بیاویزند ، و گروهی هر طرف آنها را روی آتش نگهدارند تا سوخته شود ، و این کار بزرگترین قربانیهاست که برای همه الیهه و الیهات خود دارند ، و گویند که این ستارگان هفتگانه که از خدایانند نرینه و مادینه دارند که باهم ازدواج کنند ، و باهم عشق ورزی نمایند ، و سعد و نحسی دارند .

این بود پایان رونوشتی که از خط ابوسعید و هب برداشتیم .

۱ - ماه اذار نیز سی و یک روز است و اینجا نیز ظاهراً مراد ، از رأس روز سی و یکم

است (ر.ک. المنجد)

نوشته دیگران درباره آنان

از خدایان حرانیان ، که الاله میباشد ، خدای کور مریخ است که روح شروری دارد .

بیل - شیخ با وقار . فسفر - حبر کامل . قوسطیر - شیخ برگزیده و دارای بالهای هوایی .
 صارح - دخت درویشی که آن خدایان را زائیده . حباب^۱ زن فارسی که مادر آنان ،
 و دارای شش روح شرور بوده و آنها را بکنارهای دریا روانه میداشت . اقورم^۲ - خدای
 ثل که تمورا را پذیرفت^۳ . خدای آور - الاله بلثا . و خدای ثل . که نگهداری از بزهایی
 دارد که فروشش را کسی مجاز نبوده ، بلکه باید برای قربانی کشته شوند ، و زنان باردار
 نباید آنها را قربانی کنند . و بآنها نزدیک شوند .

و از خدایان آنان صنم الماء - بت آب - است ، که در دوران اسطه^۴ و طرنیقوس^۵ از
 مرتبه الاله بودن سقوط کرده و پنداشتند که بقصد هندوستان گریخته ، و بدنبالش رفتند . و از او
 با التماس وزاری خواستند که بی درنگ برگردد ، و او در جوابشان گفت : من هیچگاه بشهر
 حران در نیایم ، ولی تا آنجا میآیم ، و در سریانی معنی تا آنجا کذا است که در طرف شرقی
 حران است ، و عهده دار هستم که شهر ، و مردمان فاضل شما را سیراب نمایم . و آنان تا با امروز
 در روز بیستم هرماه نیسان ، زن و مرد ، بیرون شوند ، و منتظر آمدن صنم الماء هستند . و
 آنجا را - کذا - نامند .

چیزهای شگفت انگیزی که دارند

بال راست جوجه مرغهایی را که در میان خانه الاله^۶ نر بوده نگاهداری نمایند ، و
 با دقت رگ و ریشه آنها در آرند و بگردن کودکان ، و گردن بندهای زنان باردار آویزان
 نمایند ، و چنین پندارند که پاسدار و پناه بزرگی می باشد . و موثقی میگفت : در قدیم
 چیزها و بدعتهایی بآنان نسبت داده میشد که نمیدانم اکنون هم دارند یا نه ، از آن جمله ، در

۱ - (الحساب) ۲ - ف (ابورم)

۳ - ثل - تحریف شده تنت Taint الاله فنیقی ، و زن تامور است (شاولسون ج ۲ .
 ص ۲۹۴ Chwolsohn)

۴ - ۵ - اسطه ، ظاهراً istar - venus الاله بابل است و طرنیقوس Berossus .
 از پادشاهان پیش از طوفان بود Chwolsohn (شاولسون ج ۲ - ص ۳۰۰-۳۰۱) .

میان نشان گروهی بنام روفسیان بودند که زنانشان جامه نداشتند و البته بزر و زیور نیز آرایش نمیکردند ، و در هر سال يك روز برای تقرب بخدایان خود ، خوك كشی داشتند ، و در آن روز ، آنچه گوشت خوك بدست میآوردند ، میخوردند ، و گروه دیگری مذهبشان این بود که از خانه برون نروند ، و موی سر را با تیغ ، یا نوره ، از بین ببرند ، و زنانشان نیز سر را مانند مردان میتراشیدند .

تاریخ رؤساء صابئیان حر نانی

در اسلام

این اشخاص ازدوران عبدالملك بن مروان ، که مصادف با سال یک هزار و چهار اسکندری بود ، بر کرسی ریاست نشستند - اولی آنان :

مدت ریاست	ثابت بن احوسا
بیست و چهار سال	ثابت بن قرثیا
هفده سال	قره بن ثابت بن ایلیا
بیست و یکسال	سنان بن جابر بن قره بن ثابت بن ایلیا
نه سال	میخائیل بن اهر بن بقراریس
پنجسال	مغلس بن طیبا
پنجسال	قره بن اشتر
نه سال	ثابت بن طبون
شانزده سال	ثابت بن ایلیا
بیستسال	جابر بن قره بن ثابت
ده سال	عمروس بن طیبا
هفده سال	نقین بن قسرونا
پنجسال	قسطاس بن یحیی بن زونق
چهل و دو سال	عثمان بن مالی
بیست و چهار سال	قاسم بن قوقانی
نه سال	

و این قاسم بسفیری رفت و پس از برگشتن باز چهار سال ریاست داشت .
و پس از این گروه کسانی آمدند که بر کرسی ریاست ننشسته ، ولی مردم از آنها چون رؤساء خود شنوائی داشتند ، مانند ؛ سعدون بن خیرون ، از بنی هرقلیس ؛ و حکیم بن یحیی از بنی هرقلیس .

حکایتی دیگر درباره آنان

نسخه بدست آوردم ، که یکی از مترجمان کتابی را ترجمه کرده ، و مشتمل بر رازهای پنجگانه آنان بود ، و از راز اول یکورق افتاده داشت ، و آخرین کلمات آن ، بالفاظی که مترجم ذکر نموده این است :

همچو بره در میان گله ، و گوساله در میان گاوان ، و چون مردمان نوخواسته ، با عزم و باشتاب که بخانه بغدادریان فرستاده شده اند . خدای ماقاهر است و ما خوشحالش سازیم

اول راز دوم : که راز اهریمنان ، و بتان بوده ، و در آن گویند :

کاهن بیکی از بردگان گوید ، آیا این چیزیرا که بمن دادی همان نیست که باو داده و آنچه را که بمن سپرده داشتی ، باو سپرده بودی . در جواب گوید : برای سگان و کلاغان و مورچگان است ، و در جواب او باز پرسد ، بر ما چه چیزها واجب است که درباره سگان ، و کلاغان ، و مورچگان ، بجای آوریم ، جوابش دهد ، ای گمراه ، آنها برادران ما باشند ، و خداوند قاهر است ، و ما خوشحالش داریم .

آخر راز دوم :

باز همچو بره گان در میان گوسفندان و گوسالگان در میان گاوان ، و چون مردان نوخواسته و نادانان ، و گریز پایان که بخانه بغدادریان روانه شده اند . همان خانه پیروزی که ما آنرا خوشحال داریم .

اول راز سوم :

شما که بنو بغدادریانید ، چه قول و نظری دارید ، و کسی که آنجا باشد از پشت سرش جواب گوید ، ما خاموشانیم .

آخر راز سوم :

چه بسا بدنبال همدیگر ، مانند بره گان ، و گوسفندان ، و گوسالگان ، در گله گاو ، و مانند مردان نوخواسته ، بخانه بغدادریان ، رفت و آمد کنند . خدای ماقاهر است و ما خوشحالش داریم .

اول راز چهارم :

پس از اینها کاهن گوید ، ای بنو بغدادریان شنوا باشید ، و کسی که آنجا باشد از پشت سر ، جواب گوید : ما خاموشانیم ، و همه جواب دهند ، ما گوش فراداشته ایم .

آخر راز چهارم :

ای رفت و آمد کنندگان بخانه بغدادریان ، خدای ماقاهر است و ما خوشحالش داریم

اول راز پنجم:

کاهن گوید: ای بنوبعداریان شنونده باشید، و در جواب گویند، ما رضایت داریم، پس بگوید، خاموش باشید، جواب گویند، ما گوش فرا داشته‌ایم و او شروع بگفتن کند، که وای، من آنچه بدانم میگویم و از آن دریغی ندارم.

آخر راز پنجم:

رو آوردگان بخانه بعداریان، خدای ماقاهر است، و ما خوشحالش داریم. صاحب کتاب گوید: شماره مثلها ئیکه از قول کاهنه، درباره آن خانه، در این هفت روز، نقل شده، بیست و دو مثل است که از راه افسانه و حکایت میسر آیند، و با آهنگ میخوانند. اما جوانانی که اجازه ورود بان خانه را دارند، آن هفته را در آنجا مانده، بخوردن و نوشیدن مشغول شوند، و در این هفته زنان نباید بآنها نگاه کنند، و شراب را از هفت پیمانۀ گیرند که در کنار هم چیده شده، و نام آن را -سورا- دانند، و از آن شراب روی دیدگان خود بمالند، پیش از آنکه لب بکشایند و لفظی گویند، نان و نمکی و از آن پیمانه‌ها، و قرصها و جوجه‌ها، بآنان میخورانند، بطوریکه در هفتمین روز، همه چیزها را خورده‌اند. و نیز در گوشۀ از این خانه پیمانه شرابی است بنام. فاع-^۱ و برئیس خود گویند چه زیبا هنریست ای بزرگتر از ما، و او در جواب گوید، پیمانه‌ها را لباب پر کنید، اندک اندک بنوشید، که این است راز هفتگانه که کسی بر آن چیره نگردد.

محمد بن اسحاق گوید: مترجم این رازهای پنجگانه، مرد ناتوانی در سخن پردازی بوده، و در عربیت فصاحتی نداشته، یا خواسته است باین گونه ترجمۀ زشت و ناهنجار در نقل الفاظشان صداقت نشان داده باشد، و از این جهت، آنرا بحال خود در نارسا بودن، و گسیختگی بیان، گذاشته است.

هنگامیکه هارون بن ابراهیم بن حماد بن اسحاق قاضی، تصدی قضاوت حران و اطراف آن را داشت، کتابی بزبان سریانی بدست آورد که در آن کیش و آئین و نمازهایشان بود، و او شخصی را که در سریانی و عربی فصاحت داشت احضار کرده، و در محضرش آنرا بی‌کم و زیاد ترجمه نمود. و آن کتاب اکنون در دست مردم بفر اوانی موجود بوده، و گویا، هارون بن ابراهیم، آنرا برای ابوالحسن علی بن عیسی فرستاد. در این کتاب کارهایشان، بتفصیل آمده، و کسی که آنرا بخواند، از بسیار کتابها ئیکه در این زمینه تألیف شده بینیا می‌گردد.

۱- فاع- اگر عربی باشد، بمعنی خوشبوی، و از- فوع- است (ر.ک. اقرب الموارد).

مذهب مانی

محمد بن اسحاق گوید: مانی پسر فتق بابک و او پسر ابو برزام و از حسکانیان بود^۱، نام مادرش میس، و بقولی او تاخیم، و بقولی مرمریم، از فرزندان اشکانیان بود. گویند مانی اسقف قنی^۲ و عربان، و از مردم حوحی^۳ است که در حوالی بادرایا و باکسایا^۴، زندگانی میکرد و پاهای کجی داشت. و گویند پدرش از همدانیان بوده، و بیابل آمده، و در مدائن - درجائی بنام طیسفون^۵ که بتخانه داشت، اقامت نمود. فتق چون مردمان دیگر بآن بتخانه میآمد، روزی از روزها، در آن بتکده صدای هاتفی را شنید که بوی گوید: ای فتق، گوشت نخور، شراب ننوش، و بشریرا بحباله نکاح خود در نیاور، فتق که این را دید، بگروهی پیوست که در نواحی دستمیشان^۶ معروف بمغتسله بوده، و هنوز هم در آن نواحی، و بطائح^۷ بازماندگان نشان موجود، و دارای مذهبی هستند که بفتق امر گرویدن بآن شده بود. زن فتق بمانی باردار بود، و همینکه او را زائید، چنین میپنداشت، که خوابهای خوبی برای پسرش میبیند، و در حال بیداری دیده است مثل اینکه کسی او را میگیرد و با آسمان میبرد، و بر میگردد، و چه بسا یکی دوروز مانده، و بر میگردد. پدرش کسی را فرستاد که او را با خود باقامتگاه پدرش برده، و نزد او تربیت یافته، و بکیش او درآمد. مانی در همان کودکی سخنان حکیمانه میگفت و دوازدهمین سالش که تمام شد، چنانکه گویند، از فرشته - جنان النور - که خداست - خدا بالاتر از این سخنان است - وحی بر او نازل گردید، و فرشته که این وحی را آورد، توم، نامیده میشد، و در زبان نبطی^۸ معنایش - قرین^۹ است. و بوی گفت، از این ملت کناره گیری کن که

۱ - حسکانیان گروهی از اولاد نیشابوریا نند (منتهی الارب).

۲ - قنی - یادیرقنی - در تألیفات عربان و مسیحیان زیاد آمده، و گویند دختر امیری بنام - قونی - بیمار شد، و بشفاعت مارماری بهبودی یافت، و این دیر را اوائل قرون وسطی در شانزده فرسنگی بغداد ساخت که بمرور زمان ویران گردید (اعلام المنجد).

۳ - در معجم البلدان - جوخی - و نام شهرستان بزرگی در حوالی بغداد است.

۴ - بادرایا و باکسایا شهرهای کوچکی است میان بغداد و واسط که بهم نزدیکند

(معجم البلدان) ۵ - طیسفون شهریست در سه فرسخی بغداد که ایوان کسری در آنجاست

(معجم البلدان) ۶ - رجوع شود بصفحه ۱۹۷ این کتاب

۷ - رجوع شود بصفحه ۲۱۲ این کتاب

۸ - رجوع شود بصفحه ۱۹ باین کتاب

۹ - قرین یا توم - بمعنی همزاد است (منتهی الارب)

تواز آنان نیستی، و برتواست که پرهیزکاری و ترك شهوت رانی نمائی، و هنوز هنگام ظهور تو نرسیده برای آنکه خوردسال هستی. و همینکه بیست و چهار سالش پایان رسید، توم، آمده، و بوی گفت: آن هنگام رسیده است که ظاهرشوی، و کار خود را برملاداری.

سخنانیکه - توم - باو گفت :

سلام بر تو ای مانی، از طرف خودم، و از طرف خدائی که مرا برسالت نزد توفرستاده، و تورا بیامبری خود بر گزیده، و بتو امر میکند که مردم را بخود خوانی، و از طرف اونوید حق را بشارت دهی، و هر کوششی را بر خود هموار داری.

مانویان گویند: روزیکه شاپور پسر اردشیر بتخت نشست، او بر وی درآمده، و تاج را بر سرش گذاشت، و آن روز، یکشنبه اول ماه نیشان، و آفتاب در برج حمل بود^۱ و دونفر که از مذهبش پیروی داشتند، بنام شمعون، و ذکوان، همراهش بوده، و پدرش نیز آمده بود، تا سرانجام کار او را مشاهده نماید.

محمد بن اسحاق گوید: مانی در سال دوم پادشاهی غالوس رومی^۲ ظاهر گردیده، و مرقیون در حدود یکصدسال، قبل از او در دوران پادشاهی طنطوس انطونیا نوس^۳ بوده، و

۱- از این بیان چنین برآید این نیشان - که مسلماً نیشان سریانی است - در ماه حمل بوده، و با نیشان رومیان که ماه هفتم آنان، و مطابق با تحویل آفتاب ببرج حمل است، یکی میباشد، و آقای دکتر معین در صفحه ۲۲۲۷- برهان قاطع، آنرا - ماهی در فصل بهار - دانسته ولی معلوم نیست که مؤلف، برهان قاطع، و فرهنگ نفیسی، از روی چه مأخذی آنرا - دومین ماه بهار - دانسته اند. در منتهی الارب، و المنجد، و اقرب الموارد، اشاره باین مطلب نبوده، و تصور این که چون در آن زمان حساب شمسی بوده، و ممکن است باماه اول - یا دوم و حتی سوم بهار، مصادف آید - باز اشکال - تصریح بدومین ماه بهار - را حل نمیکند، و معرفت باران نیشان. در ماه دوم بهار، يك چنین سند تاریخی را متزائل نمیدارد. و مؤید این معنا گفته فخرالدین اسعد گرگانی در کتاب ویس و رامین است.

منم آذار و تو نوروز خرم - هر آینه بود این هر دو با هم، و آذار ماه ششم کهنانه رومی است و نوروز همان نیشان است که بعد از آذار میباشد (ر.ك. ویس و رامین ص ۳۵۹ چاپ ۱۳۱۴).

۲- غالوس - Callus - امپراطور روم در سالهای ۲۵۱-۲۵۳ مسیحی (ر.ك.

لاروس).

۳- طنطوس انطونیا نوس - ظاهراً انطونین ل، پیوس Antonine le. Pieus است

که در سالهای ۱۳۸-۱۶۱ مسیحی امپراطور روم بود (ر.ك. لاروس).

سی سال پس از مرقیون ، ابن دیصان ظهور نمود ، و نامیده شدنش با بن دیصان ، ازین جهت بود که در کنار نهری بنام - دیصان - دنیا آمد .

مانی خود را همان - فارقلیط - میدانست که عیسی علیه السلام ظهور او را بشارت داده بود^۱ و دین خود را از مذهب مجوسیت ، و نصرانیت ، در آورده ، و همچنین خطی که با آن کتابهای دینی را می نوشت ، از سریانی و فارسی استخراج شده بود . و مدت چهل سال پیش از برخورد بشاپور در شهر ستانها میگشت ، و فیروز ، برادر شاپور پسر اردشیر را بخود دعوت کرد ، و او ویرا ببرادرش شاپور رسانید .

مانویان گویند ، هنگامیکه بر شاپور درآمد بردوشهایش نوری بود که مانند چراغ میدرخشید ، شاپور که آنرا دید در نظرش بسیار گرامی و بزرگ جلوه نمود ، در حالیکه قصد کشتن و درافتادن با ویرا داشته ، ولی در آن برخورد بیمی از وی در دلش هویدا شده ، و از دیدارش خوشحال گردیده ، و از او پرسید . برای چه آمده ، او بوی نوید داد که باز بسویش خواهد آمد ، و در همان وقت از وی چیزهائی خواست ، چون گرامی داشتن پروانش در آن شهر و سائر شهرهای مملکت ، تا بتوانند بهره شهری که خواسته باشند بروند ، و شاپور تمام خواسته های او را پذیرفت . و مانی ، هندیان و چینیان و خراسانیان را بخود خوانده و در آنجاها نماینده از خود داشت .

چیزهائی که مانی آورده

وسخنانش در باره صفات قدیمه خدایمتعال و ساختمان عالم

و جنگهائیکه میان نور و ظلمت بر خواسته شد

مانی گوید: پیدایش عالم از دوهستی است ، یکی نور ، و یکی ظلمت ، و هر یک از دیگری جدا بوده . و نور اولین بزرگی است که در شماره نیاید ، و او خداوند و فرشته جنان النور است ، و پنج عضو دارد، حلم ، علم ، عقل ، غیب ، و فطنت ، بضمیمه پنج عضو دیگر که: محبت ، ایمان ، وفا ، مروت ، و حکمت است .

و چنین پندارد، که خدا با این صفتها ازلی بوده ، و دو چیز ازلی دیگر هم با اوست: یکی آسمان ، یکی زمین .

۱ - مسیح علیه السلام در فصل پانزدهم انجیل گوید : فارقلیط روح حق است که پدرم او را فرستاد تا هر چیز را بشما بیاموزد (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۲۳).

مانی گوید^۱: اعضاء آسمان پنج است: حلم، علم، عقل، غیب، و فطنت. و اعضاء زمین؛ نسیم، باد، نور، آب، و آتش است.

هستی دیگر که ظلمت باشد، پنج عضو دارد: ضباب^۲ و حریق، و سموم^۳، و سم، و ظلمت.

مانی گوید: آن هستی نور افشان، در کنار هستی ظلمت بوده، و حائلی میانشان نیست. و نور از یکطرف با آن برخورد دارد، و از سمت بالا، و راست، و چپ نور را پایانی نیست. و ظلمت از سمت پائین، و راست، و چپ پایانی ندارد.

مانی گوید: شیطان از آن زمین تاریک است ولی نه اینکه ذاتاً ازلی باشد، بلکه جواهریکه در عناصرش بوده ازلیت داشته، و آن جواهر که در عناصرش جمع گردید، شیطان از آنها هستی یافت، سرش مانند شیر، و بدنش چون اژدها، و بالهایش همچو بال پرندگان، و دمش چون دم ماهی، و چهار پا مانند چارپایان دارد. و همینکه این شیطان از ظلمت هستی یافت، هر چیز را بدم در کشید، و بلعید، و تباہ کرد، و از سمت راست و چپ بجولان در آمده، و روپائین آورد، و در همه جا تباہکاری مینمود، و ستیزه کنندگان با خود را نابود میساخت. بعد قصد بالا رفتن نمود و پرتو افشانی نور را که دید ناراحت شده، و چون میدید که همی بالاتر رود، بلرزه افتاده، و در خود فرو رفته و بعناصرش برگشت، پس از آن باز قصد بالا رفتن نمود، زمین پرتو افشان از کار شیطان و مقاصدی که در کشتار و تباہی داشت، آگاه گردیده و این آگاهی او، سبب آگاهی عالم فطنت، سپس عالم غیب، سپس عالم عقل، و سپس عالم حلم گردید. و فرشته جنان النور که از آن آگاه شد، برای سرکوبی او حیلۀ بکاربرد، و با آنکه لشکریانش را توانائی سرکوبی او بود، خواست بخودی خود این کار را انجام دهد. ببرکت روح خود، و عوالم پنجگانه، و عناصر دوازده گانه اش، نوزادی بوجود آورد، که همان انسان قدیم بود، و او را نامزد ستیزه با ظلمت نمود.

و انسان قدیم نیز خود را با جناس پنجگانه، پنج الاله، نسیم، باد، نور، آب، و هوا آراسته و آنهارا سپر و سلاح خود قرار داد. اولین چیزی که بتن پوشید، نسیم بود و بالای آن نسیم بزرگ، نور خیره کننده را پوشیده و بر آن نور پوششی از آب غبارا نگیز گذاشته، و در بادی تند

۱- در متن عربی قال مانی- وقال- بسیار دارد که ما بر عایت سادگی و روان بودن عبارات

آنرا در ترجمه نیاوریم.

۲- ضباب - میغ و بخاری که در زمستان در هوا پیدا شود (منتهی الارب).

۳- سموم - بادها ۱ گرم و مهلك (منتهی الارب)

پنهان شده، و سپس آتش را چون سپرو نیزه بدست گرفته، و با شتاب از جنان پبائین آمده، تا بمرز جنگ رسید. شیطان قدیم نیز باجناس پنجگانه خود، دود، و حریق، و ظلمت، و سموم، و ضباب، روی آورده، و آنها را زره، و پناهگاه خود قرار داده، و با انسان قدیم، رو در رو شده، و مدت‌ها باهم جنگیدند، و ابلیس قدیم بر انسان قدیم فائق گردیده، و از نور او بلعیده و او را باجناس، و عناصرش دوره کرد، فرشته جنان النور الالهه دیگری را بدنبال او روانه داشت، و او را نجات داده و بر ظلمت پیروز گردانید. و آنکه بدنبال انسان پبائین آمد، و انسان قدیم را از آن دوزخیان رهائی بخشید، و اسیرانی از ارواح ظلمت گرفت، حبیب الانوار نام داشت.

و گوید: پس از آن، بهجت و روح الحیاة بآن مرز آمده، و در آن ژرفنای دوزخ قدیم نگاه کرده، و انسان قدیم. و فرشتگان را در محاصره ابلیس، و همراهان شرارت پیشه او، و آن حیات تیره و تاریک دیده و روح الحیاة با صدای برق آسای بلندی با انسان قدیم ندائی در داد، که بصورت الاله در آمد. و مانی گوید، همینکه ابلیس قدیم، با انسان قدیم بهم گلاویز شدند، اجزاء پنجگانه نور با اجزاء پنجگانه ظلمت بهم آمیخت، و دود با نسیم آمیخته شد و این نسیم ممزوج از آن بوجود آمد که، آنچه لذت و آسایش نفس، و حیات حیوانیست، از نسیم، و آنچه نابودی، و آزار است ازدود مییابد - و حریق با آتش آمیخته شده که این آتش از آن بوده و آنچه سوزندگی و نابودی، و فساد دارد، از حریق، و آنچه درخشندگی و روشنائی دارد از آتش است. و نور با ظلمت آمیخته شده که این جسمهای سطر و کلفت، چون طلا و نقره و امثال آن پیدا شده، آنچه صفا و زیبائی، و نظافت و منفعت دارد، از نور، و هر چه چرکی، و تیرگی و غلظت و قساوت دارد، از ظلمت است. و سموم با باد آمیخته که این باد از آن بوده، و آنچه که منفعت و لذت دارد، از باد و هر چه موجب اندوه و شرم، و زیان است، از سموم می‌باشد. و ضباب با آب آمیخته که این آب از آن بوده، و چیزهای صفادار، و گوارا و ملائم بانفس، از آن آب، و چیزهای جدائی انداز، و خفه کننده، و موجب نابودی، و سنگینی، و فساد، از سموم است.

مانی گوید: همینکه اجناس پنجگانه ظلمت، با اجناس پنجگانه نور آمیخته شدند، انسان قدیم، تا ژرفنای آن مفاک پبائین رفته، و اجناس ظلمت را از بیخ و بن در آورد، تا

بیشتر نشوند، و سپس بیالا، و همان جایگاهی که در میدان جنگ داشت، برگشت و پپاره از فرشتگان امر کرد، قسمت بهم آمیخته را بزمین ظلمت، که در پشت زمین نور قرار داشت، بکشانند، و در آسمان آویزان دارند، سپس يك فرشته، دیگر را گماشت که آن اجزاء بهم آمیخته را نگهداری نماید.

مانی گوید: فرشته عالم نور، پپاره از فرشتگان خود امر کرد، تا از آن اجزاء بهم آمیخته، این عالم را خلق و بنا نماید، تا اجزاء نورانی از اجزاء ظلما نی جدائی داشته باشد. و او ده آسمان، و هشت زمین آفرید، و يك فرشته برای حمل آسمانها، و یکی هم برای برداشتن زمین گماشت. برای هر آسمان دوازده دروازه، با دهلیزهای بزرگ و گشاد، قرار داد که هر دروازه، روبروی دروازه دیگر با دولنگه دربریکایک آن دهلیزها بوده، و درهای این دهلیزها، هر کدام، شش عتبه و هر عتبه، سی جاده مشجر، و هر جاده دوازده صف داشت، و طول عتبهها، و جادهها و صفها با آسمان کشیده شده، و فضای پائین ترین زمین را با آسمان وصل، و بدورش خندقی گذاشت تا ظلمتهای تصفیه شده از نور را در آن اندازد، و در پشت خندق باروئی قرار داده بود که هیچ جزئی از ظلمت جدا شده از نور بیرون نرود.

مانی گوید: پس از آن آفتاب و ماه را برای تصفیه نور این عالم آفرید و آفتاب تصفیه کننده نور است که با اهریمنان گرما آمیخته، و ماه تصفیه کننده نور است که با اهریمنان سرما آمیخته، و همه اینها در يك ستونی از تسبیحات و نیایش با سائر تسبیحات، و تقدیسات و سخنان نغز، و نیکو کاریها با آسمان رود و با آفتاب و اگذار شود، و آفتاب آن را بنوریکه در عالم تسبیح، و در بالای آن قرارداد میدهد، و از آنجا بسوی نور برگزیده و خالصی رهسپار گردد. و این کار تا وقتی است که از نور چیزی بماند که آفتاب و ماه توانائی تصفیه آن را نداشته باشد. در این هنگام فرشته حامل زمینها بر کنار شود، و فرشته، دیگر کشش آسمانها را رها کند، و بالا و پائین درهم ریزد، و آتشی بجوش و خروش در آید که در تمام اشیاء زبانه می کشد تا هر نوری که در آنها باشد بتخلیل رود.

مانی گوید: این خروش و زبانه کشیدن آتش در یک هزار و چهارصد و شصت و هشت سال ادامه دارد، و همینکه این تدبیرها پایان رسد. و پتیاره روح ظلمت، رستگاری نور و اوج گرفتن فرشتگان، و لشکریان نکهبانان را ببند، بزاری در آید و قصد جنگ نماید، و سپاهیان که دورش هستند ویرا سرزنش کنند، و او بقبری فرو شود که برایش کنده بودند،

و بر آن سنگی بزرگی دنیا گذارند که او را خورد و خمیر سازد ، و از آزارهای ظلمت خلاصی یابد .

والماسیه منانی^۱ چنین پندارند که از نور چیزکی در ظلمت باقی مانده است.

آغاز تناسل بمذهب ماننی

ماننی گوید: پس از آن. هر يك از اراكنه^۲ و ستارگان، و زجر^۳ و حرص و شهوت و گناه با یکدیگر نزدیکی نموده . و از آمیزش آنها ، انسان اول که همان آدم است ، پدید آمد و این کار را دو آرکون ، مرد و زن انجام داده اند و پس از آن آمیزش دیگری رخ داد که از آن زن زیبایی که حوا باشد ، پدیدار گردید . و همینکه فرشتگان پنجگانه در آن دو، نوزاد نور و خوشبوئی خدائی را که حرص ربوده و در آنها نهاده بود ، مشاهده کردند ، از بشیر. و ام الحیاة ، و انسان قدیم ، و روح الحیاة ، خواستند کسی را روانه دارند تا آن نوزاد قدیم را رهائی و خلاصی بخشد ، و دانش و نیکوکاری را برایش روشن دارد ، و از اهریمنان نجاتش دهد .

گوید: آنها نیز عیسی را با يك الاله روانه داشتند ، که بسوی آن دو آرکون روی آورده و هر دو را بزندان انداخته و آن دو نوزاد را نجات دادند ، و عیسی بنوزادی که آدم بود روی آورده و بسخن درآمده ، و بهشت و خدایان و دوزخ و اهریمنان ، و زمین و آسمان را برایش شرح داده ، و ویرا از حوا ترسانیده و بآزارش نظر داده ، و از او خواست که از وی دوری جوید، و او را از نزدیک شدن بوی هر اسان داشت. و او هم این کارها را انجام داد . سپس آن آرکون بسراغ دخترش که حوا بود آمده ، و از روی شهوتی که داشت ، با وی نزدیکی کرده و پسرزشت روئی زائید که اشقر^۴ و نامش قاین - مرد اشقر - بود ، و

۱- الماسیه را بدست نیاوردیم .

۲- اراکنه جمع- ارکون - معرب - ارخون - یونانی- دعقان عظیم (اقربالموارد) و بشیطان هم این نام اطلاق میشود (رک. ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۱۳۳).

۳- زجر- ملائکه که ابرها میراند، (اقربالموارد).

۴- اشقر- سرخ هوی. مرد سرخ و سفید که سرخی او غالب باشد (فرهنگ فارسی آقای

دکتر معین) .

این پسر بامادر خود نزدیکی کرده ، و پسر سفیدروئی زائیده ، که نامش بهابیل - مرد سفیدرو بود - پس از آن ، قاین بامادر خود جمع شده و دو دختر از او آمد که یکی حکیمه الدهر ، و یکی ابنة الحرص نامیده شده ، و ابنة الحرص را قاین بزنی گرفته ، و حکیمه الدهر را بهابیل گذاشت که او را بزنی برداشت .

گوید : در حکیمه الدهر از نور و حکمت خدا بهره بود ، که در ابنة الحرص چیزی از آن دیده نمیشد . و پس از اینکه یکی از فرشتگان گذارش بحکیمه الدهر افتاد ، بوی گفت خود را بخوبی نگهداری بنما ، چون از تو دو جاریه پیدا شود که شادمانی خداوند را بکمال رساند ، سپس با او نزدیکی کرده ، دو دختر از او پیدا شد که یکی را فریاد و دیگری را بر فریاد خواند . این خبر که بهابیل رسید از خشم برافروخته و اندوهی سراپایش را گرفته ، و بوی گفت . این دو فرزند را از کجا آورده ، همی پندارم از قاین باشند ، و اوست که با تو آمیزش نموده است . حکیمه الدهر چگونگی صورت آن فرشته را برایش شرح داد . و او ویرا سرداده ، بنزد مادر خود رفته و از کار قاین شکایت نمود ، و گفت خبر داری که او با خواهر و زن من چه کرده است . قاین که از این شکایت آگاه گردید ، قصدهابیل را نموده ، و با کوبیدن سنگی بر سرش ، ویرا کشته و حکیمه الدهر را بزنی گرفت .

مانی گوید : پس از اینکه آرکونها ، و آن صندید^۱ و حوا آن کار را از قاین دیدند ، افسرده شده و صندید بحوا زبان سحر را آموخت ، تا آدم را سحرزده نماید ، او نیز رفته و این کار را انجام داده و اکلیلی از گلهای شجر^۲ برایش برد . همینکه آدم او را دید ، از زیادی شهوت با وی آمیزش نموده ، و حوا آبستن شده ، و مرد زیبا و خوب صورتی زائید . این خبر که بصندید رسید اندوهناک و بیمار شده ، و بحوا گفت این نوزاد از ما نبوده و بیگانه است . حوا خواست آن نوزاد را بکشد ، ولی آدم او را گرفته و بحوا گفت من او را با شیر گاو ، و میوه جات درخت ، خوراکی خواهم داد و او را گرفته و با خود برد . صندید آرکونها را روانه داشت تا آن درخت و گاو را بر بایند ، و از آدم دور دارند . آدم

۱ - صندید در لغت بمعنی دلاور ، و مهتر است ولی در اینجا ظاهراً لقب آرکونی است که با حوا جمع شده بود (ر.ک. منتهی الارب).

۲ - در اینجا عیناً کلمه - شجر - را گذاشتیم ، که در قرآن مجید نیز آمده ، و در اقرب - الموارد ، ذیل - شجر - گوید : شجرة الحیات همانست که خداوند آدم را از خوردن آن نهی کرد (ر.ک. اقرب الموارد) .

این را که مشاهده کرده آن نوزاد را گرفته ، و سه دایره بدورش کشید . بر دایره اول نام فرشته جنان ، و بر دایره دوم ، نام انسان قدیم ، و بر دایره سوم ، نام روح الحیات را گذاشته و باخدای خود از درعجز و لابه درآمده ، و گفت اگر من گناهکار شمایم ، این نوزاد چه گناهی دارد .

پس از این ، یکی از آن سه نفر ^۱ باشتاب درحالیکه اکلیل بهاء را بدست داشت ، نزد آدم آمد . و صندید و ارکونها همینکه آن را دیدند ، پی کار خود رفتند .

گوید : پس از آن درختی بر آدم نمودار گردید که آنرا لوطیس ^۲ میگفتند ، و از آن شیری تراوش داشت که بکودک میداد ، و او را بنام خود خوانده ، و پس از چندی ویرا شاتل نامید .

پس از این آن صندید بدشمنی با آدم و نوزاد برخواسته ، و بحوا گفت برو بنزد آدم ، شاید بتوانی ویرا بسوی ما بازگردانی ، او نیز رفته و ویرا فریب داده ، و از روی شهوت با وی آمیزش نمود . شاتل که ویرا میدید ، بموعظه و سرزنش وی درآمده ، و گفت بیا با همدیگر بمشرق و بسمت نور و حکمت خدا برویم ، و بسا هم بدانجا روانه شدند ، و آدم همانجا اقامت داشت تا از دنیا رخت بر بسته و بیبهشت رفت ، و شاتل ، و فریاد ، و برفریاد ، و مادرشان حکیمه الدهر ، بیک رویه و نهج در صدیقوت ^۳ بودند ، تا وفات یافتند . و حوا و قاین و ابن الحرص ، بدوزخ رهسپار شدند .

۱ - در متن عربی دارد (ان واحداً من الثلاثه) که ظاهراً اشاره باقانیم ثلاثه است (ر.ک. اقرب الموارد - ذیل المثلث).

۲ - لوطیس ظاهراً معرب کلمه افسانه لوتوس Lotus - Lotoss لاتینی است که نام میوه بسیار شیرین در ممالک Lotophages افریقا و خوراک افریقائیان باستانی بوده و گویند، بیکانگان اگر آنرا بخورند مملکت خود را فراموش کنند (ر.ک. لاروس - ذیل این دولفت)

۳ - صدیقوت - ظاهراً نام محل و پرستشگاه بوده ، و از مشتقات - صدیقون - است . و آقای دکتر مائسوخ آلمانی که در صابئه مندانی - منتسله - تخصص دارد ، این کلمه را مأخوذ از - Mshnia Kusta بزبان سریانی میدانند که مصطلح صابئیان مندانی بوده و معنایش صداقت خالصانه در ایمان است .

صفت زمین ، و آسمانی نوران

آندوئی که با خداوند نور ازلیت دارند

مانی گوید: زمین نور دارای پنج عضو ، نسیم ، باد ، نور ، آب ، و آتش است . و آسمان پنج عضو : حلم ، علم ، عقل ، غیبت ، و فطنت دارد و این اعضاء ده گانه زمین و آسمان را عظمتی است . زمین نور ، جسمی شاداب ، و شادی بخش ، و درخشنده ، و تابانی دارد ، که پاکیزگی بی آرایش ، و زیبایی اجسام ، صورت بصورت ، زیبایی بزیبائی ، سپیدی بسپیدی ، صفا بصفا ، درخشنده کی بدرخشنده کی ، نور بنور ، روشنائی بروشنائی ، مناظر بمنابر ، خوشبوئی بخوشبوئی ، خوشگلی بخوشگلی ، درها بدرها ، برجها ببرجها ، خانهها بخانهها ، منزلها به منزلها ، باغها بباغها ، درختها بدرختها ، شاخهها بشاخه‌های پر از جوانه و میوه ، پرتوافشانها داشته ، منظره ایست شادی بخش ، و نوریست که بر نگرهای گوناگون پرتوافشان بوده ، پاره از پاره دیگر بهتر و باشکوفه تر است . همه جا ابرهای سپید بهم پیوسته و همه جا سایه در سایه بوده ، و آن خداوند نور ، بر این زمین تا ابد بوده و هست .

گویند ، روی این زمین ، خدا دوازده بزرگوار دارد که صورتشان همچو صورت اوست ، و همه دانا ، و همه خردمند هستند . و بزرگانی دارد که نامشان - جاویدانهای پر کار توانا - بوده و نسیم ، حیات این دنیا است .

صفت زمین ظلمانی و گرمای آن

مانی گوید : زمین آکنده بگودالها - مغاره‌ها ، کرانه‌ها ، بارانها ، بندها ، و بیشه‌هاست ، زمینی است پخش و پلا ، و بریده بریده ، پر از حرشه ^۱ . چشمه‌های دود آگینش از از شهرها بشهرهاست ، و از بندهاست بیندها ، و چشمه‌های آتش زایش ، از شهرها بشهرها بوده ، و چشمه‌های تاریک آن از شهرها بشهرهاست . پاره بالا ، پاره پائین ، و دودی که از آن برخیزد ، لانه مرگی است که از اعماق چشمه‌هایی در آید که پایه‌های آن از هزاران

۱ - حرشات حیوانات کوچک خزننده که اعراب بآن - اماربع واربعین - و ایرانیان - هزار پا گویند (ر.ک. المنجد).

تپه و ماهور^۱ و عناصر آتش ، و عناصر بادهای سخت و تاریک ، و عناصر آبهای کوه و دره ها^۲ تشکیل گردیده ، و این زمین ظلمانی مجاور زمین نورانیست که در بالا بوده و آن در زیر قرار داشته ، و هیچکدام را از جهت بالا و پائین نهایی نیست .

چگونه باید انسان باین کیش در آید

گوید : کسیکه میخواهد باین کیش در آید ، باید آزمایشی از نفس خود کند ، و اگر دید بفرو نشاندن شهوات ، و حرص ، توانائی دارد ، و میتواند از خوردن گوشت ، و شراب ، و از نکاح با زن و آزار ، آب و آتش و درخت و گیاه^۳ دست بردارد ، باین کیش در آید ، و اگر چنین توانائی را ندارد از گروش بآن خودداری نماید . و اگر دوستدار این کیش است ، ولی قدرت خواباندن شهوات و حرص را ندارد، محافظت از کیش و صدیقان را مغتنم شمرده ، و در مقابل کارهای زشتی که دارد اوقاتی را نیز برای نکوکاری ، و شب زنده داری . و تضرع و زاری تخصیص دهد ، که همین امر ویرا از عاجل و اجل بینبازگرداند ، و در روز بازگشت آن صورت دوم را خواهد داشت که ما پس از این بذکر آن خواهیم پرداخت . انشاء الله .

کیشی که مانی آورد

و چیزهائی را که واجب شمرد

مانی برای سماعین پیروان خود ده چیز را واجب شمرده ، که بدنبال آن سه خاتمه و هفت روز ، روزه داشتن در هر ماه است . واجبات عبارتست از ایمان بچهار بزرگ : خدا و نورش و توانائیش ، و حکمتش . خداوند جل اسمه فرشته جنان النور است ، و نور او آفتاب و ماه ، و قوتش فرشتگان پنجگانه نسیم و باد و نور و آب و آتش بوده ، و حکمتش همین دین مقدس است که بر پنج معنا استوار است . - معلمان^۴ فرزندان حلم . - مستمعان^۵ فرزندان

۱ - ف (من الزفیه تراب) ش (من الوفیه ربوات)

۲ - ف (و عناصر الماء الثقیل) ش (و عناصر الماء القبل) و قبل - بضم تین - بالایا پائین

کوه یا کمر آن (منتهی الارب)

۳ - ف (والسحر والریاء) ش (والشجر والنبات)

۴ - ف (المعلمین) ش (المعلمین)

۵ - ف (المشمسین) ش (المستمین)

علم. کشیشان فرزندان عقل. صدیقان - فرزندان غیب. و سماعان - فرزندان فطانت. و واجبات دهگانه عبارتست از: ترك بت پرستی - ترك دروغگوئی - ترك بخل و زفتی - ترك آدمکشی - ترك زناکاری - ترك دزدی - و آموختن علل و اسباب جادوگری. و پایداری در دو چیز، که یکی نداشتن شك و تردید در کیش و یکی هم سستی و فرود هشتگی در کار باشد. و چهار - یا هفت نماز را واجب دانست. باین ترتیب: که با آب روان، یا راکد مسح نماید. و روبروی آفتاب بایستد، و بعد بسجده افتاده، و در سجده بگوید: مبارک است راهنمای فارقلیط^۱. پیامبر ما، و مبارک است فرشتگان نگهبان او، و مسبحان لشکریان پرتو افشان او، این را در سجده که گفت، برخیزد، و دیگر در سجده نمانده، راست بایستد، سپس در سجده دوم بگوید: - بپاکی یاد شده توای مانی پرتو افشان و راهنمای ما، که ریشه روشنائی و نهال زیستی، و شجره بزرگی هستی که تمامش بهبودی بخش است.

و در سجده سوم بگوید: سجده کنم و تسبیح گویم، با قلبی پاک و زبانی راستگو، خداوند بزرگی را که پدر انوار و عناصرشان بوده، و بپاکی یادشوی، و مبارکی تو، و تمام عظمت، و عوالم مبارکی که آنها را بخود خوانده، و تسبیح گویند تورا مسبحان لشکریان تو، و ابرار تو، و کلمه تو، و عظمت تو، و رضوان تو، برای آنکه توئی تو، آن خداوندی که سر بسر حق و حیات و نکوئی هستی.

در سجده چهارم بگوید: نماز گزارم، و سجده نمایم، برای همه خدایان، و همه فرشتگانی که در سایه تو بوده، و برای همه انوار، و همه لشکریانی که تمامشان تعلق بآن خداوند بزرگ دارند.

سپس در سجده پنجم بگوید: سجده کنم، و نماز گزارم، برای لشکریان بزرگوار، برای خدایان پرتو افشانی که بحکمت خود، ظلمت را زده، و رانده و نابود کردند.

در سجده ششم بگوید: سجده کنم، و نماز گزارم، برای پدر بزرگوار، همان بزرگوار درخشان، که از علمین^۲ آمده است.

و تا سجده دوازدهم همین گونه سجده نماید، و پس از فراغت از این نمازهای دهگانه، نماز دیگر را شروع کند و آن نیز سجده هائی دارد، که ما نیازی بذکر آنها نداریم.

وقت نماز اول، در هنگام زوال است. نماز دوم، میان زوال و غروب آفتاب. و پس

۱- رجوع شود بصفحه ۵۸۴ این کتاب.

۲- علمین العلما - زمینی است بشام (منتهی الارب)

از آن نماز مغرب است که بعد از غروب آفتاب بوده ، و سپس نماز شام ، با گذشتن سه ساعت از غروب آفتاب است . و در تمام این نمازها ، و سجده‌ها باید همان کاری را انجام دهد که در نماز اول - نماز بشیر - انجام داده است .

اما روزه : هنگامیکه آفتاب ببرز قوس در آید، و ماه یکپارچه نور گردد ، باید دو روز، روز، گیرند بی آنکه در میان آن افطار کنند، و هنگامیکه ماه نور و ایت شود ، دو روز باید روزه گیرند و در میان آن افطار نکنند، و سپس، همینکه ماه نوسرزد ، و آفتاب در برج دلو بود، پس از گذشتن هشت روز، باید سی روز ، روزه گیرند ، و در غروب هر روز افطار کنند. روزهای یکشنبه را همه مانویان ، و روزهای دوشنبه را خواص مانویان ، با امرمانی، گرامی دارند .

اختلاف مانویان در امر امامت

پس از زمانی

مانویان گویند : همینکه مانی بجنان‌النور پرواز کرد، پیش از پروازش ، سپس را جانشین خود قرارداد ، و او با قامة این کیش و آئین کوشا بود تا از دنیا رفت ، و پس از او پیشوایانی که آمدند ، پیروی از همان رویه نموده ، و هیچگونه اختلافی باهم نداشتند تا آنکه دسته بنام- دیناوریان- میانشان پدید آمد، که بر پیشوای خود ایراداتی گرفته ، و از اطاعتش خودداری داشتند . و در امر امامت و پیشوا که تمامیت آن در این بود که در بابل منعقد گردد، و پیشوا نبایستی در جای دیگر باشد، مخالفت نموده، و در این عقیده و سائر مخالفت‌هایی که ذکرش بیفایده است باقی بودند، تا آنکه ریاست بر تمام مانویان بمهر تفویض گردید. و این امر در دوران ولید بن عبدالملک ، و حکومت خالد بن عبدالله قسری بر عراق بود . در این زمان مردی بنام زاده رمز بآنان پیوسته ، و پس از مدتی از آنان کناره گیری نموده ، و شخص با ثروتی بود، که چشم از آن پوشیده، و بصدیقوت^۱ رفت باین گمان که چیزهای ناروایی مشاهده مینماید، و قصد داشت بدیناوریان ملحق شود که در ماوراء نهر بلخ^۲ بودند. پس از رسیدن بمدائن با مرد ثروتمندی که از کاتبان حجاج بن یوسف بود ، و با او سابقه دوستی داشت . برخورد کرده . و برای او شرح داد که چرا از میان مانویان بیرون آمده ، و قصد خراسان

۱- رجوع شود بصفحه ۵۹۰ همین کتاب .

۲- نهر بلخ همان نهر جیهون است که تا بلخ ده فرسنگ فاصله دارد (ر.ک معجم البلدان)

والحاق بدیناوریانرا دارد. این شخص گفت، خراسان تو، من هستم، و من برای تو در اینجا صومعه میسازم، و هر چه خواسته باشی برایت فراهم آورم، او نیز نزد وی مانده، و صومعه هم برایش ساخته شد.

زادهرمز بدیناوریان نوشت که برای آن صومعه رئیسی روانه دارند، در جوابش نوشتند: ریاست جز در مملکت بابل در جای دیگر نباید باشد^۱ و چون کسیکه صلاحیت این سمت را داشته باشد پیدا نکرد، خود متصدی این کار شده، و زمانیکه رو بانحلال گذاشت، یعنی مرگش فرا رسید، از وی خواستند رئیسی برایشان معین نماید، و او گفت مقلاص را همه میشناسید، و بمقام او پی برده‌اید، و من او را برگزیده دارم. و مطمئن بحسن تدبیر او درباره شما هستم، و همینکه در گذشت همه باتفاق او را مقدم داشته، و مانویان بدو دسته درآمدند، مهریه، و مقلاصیه.

مقلاص با سائر مانویان در کارهای دینی مخالفت‌هایی داشت که از آن جمله، وصال^۲ بود تا آنکه در دوران ابوجعفر منصور، ابوهلال دیجوری از افریقیه آمده و بر مانویان ریاست یافت، و دستور داد که مانویان گفته مقلاص را در وصال ترک کنند، و آنان پذیرفته، و در همین ایام شخصی بنام بزرمهر در میان مقلاصیان پیدا شد که هواخواهانی داشته، و چیزهای تازه از خود در آورد بود که بهمان گونه رفتار میشد تا آنکه ریاست باوسعید رجارسیده، و آنان را بعقیده مهریه در امر وصال برگردانیده و وصال در این کیش بترتیب سابق پایدار ماند، و مردم بهمانگونه عمل میکردند، تا در خلافت مأمون، شخصی که گویا نامش یزدان بخت بوده پیدا شده و درباره چیزها مخالفت‌هایی نموده، و مردم دسته دسته بوی گرویدند.

واز خورده گیری‌هایی که مقلاصیان بر پیروان مهر داشتند این است که میگفتند خالد القسری مهر را بر استر سوار کرده، و انگشتر نقره بدستش نموده و خلعتی از جامه‌های ابریشم رنگین بوی پوشانیده است.

رئیس مقلاصیان، در دوره مأمون، و معتصم، ابوعلی سعید بود، و پس از مرگش کاتب او نصر بن هرمزد سمرقندی جانشین او گردید، و پیروان خود چیزهایی را اجازه داد که در آن کیش جائز نبوده، و با پادشاهان معاشرت میکردند و با آنها مسفره میشدند، و ابوالحسن دمشقی یکی از رؤساء آنان بود.

۱- این گفته ابن ندیم با آنچه که را پیش از این در مخالفت دیناوریان با تمرکز امامت در بابل ذکر نمود تهافتی دارد. (ر.ک. صفحه ۵۹۴ این کتاب).

۲- وصال جمع وصال بمعنی روزه داشتن دوروز بدون افطار است (اقرب الموارد).

مانی در سلطنت بهرام پسر شاپور کشته شد، و پس از کشتن ویرا دو نیمه کردند، نیمی بریک دروازه، و نیمه را بر دروازه دیگر در چند یسا بور^۱ آویزان داشتند، که این دوجا را مارا علی و مارا سفلی مینامند، گویند او در زندان شاپور، و همینکه شاپور از دنیا رفت بهرام او را در آورد، و بقولی در زندان مرده است، ولی در آویخته شدنش تردیدی نیست و برخی از مردمان گفته اند که او هر دو پایش کج، و بقولی پای راستش کج بود. مانی در کتابهای خود با سائر پیامبران مخالفت کرده، و خورد گریهائی از آنها نموده و آنها را در غکوشمرده، و گوید که اهریمنان برایشان تسلط داشتند، و بزبانشان سخن میگفتند، و در چندین جا از کتابهایش گوید: آنان اهریمنانند. و عیسی را که نزد ما نصرانیان مشهور است اهریمن دانسته است.^۲

گفتار مانویان درباره معاد

مانی گوید: اگر مرگ بسراغ صدیقی آید، انسان قدیم، فرشته را بصورت حکیمی راهنما بسوی او روانه دارد، و سه فرشته با او باشند که با خود کوزه آب، و جامه و تاج و دیهیمی از نور دارند، و جوانی شبیه بآن صدیق همراه آنها میباشد، اهریمن و حرص و شهوت و اهریمنان دیگر نیز بر او ظاهر شوند، و همینکه صدیق آنها را مشاهده میکند از فرشته که بصورت حکیم راهنماست، و آن سه فرشته دیگریاری جوید، آنها بوی نزدیک میشوند، چشم اهریمنان که بآنها میافتد پا بفرار نهند، آنها آن صدیق را بر بایند، جامه و تاج و دیهیم را باو میپوشانند، و کوزه آب را بدستش دهند، و او را دریک ستونی از ستایش بفلک ماه نزد انسان قدیم، و نهنه^۳ ام الحیاة، بهمان گونه که در جنان النور بود می برند - و جسدش همانطور افتاده میماند، و آفتاب و ماه، و الالهة تابان، قوای او را که آب و آتش و نسیم است، بخود جذب کنند، و سپس بآفتاب در آید و در آنجا الاله گردد، و باقیمانده جسدش را که ظلمت محض است بدوزخ اندازند.

و اما انسان ستیزه جوئی که این کیش، و نیکو کاری را پذیرفته و با این دو چیز و صدیقان

۱- چند یسا بور- رجوع شود بصفحه ۴۴۱ این کتاب.

۲- تهافتی با آنچه پیش از این درباره عیسی گفته دارد. (ر.ک. بصفحه ۵۸۸ این کتاب).

۳- نهنه - نهیب و بانگ زدن برای بیم دادن و منع کردن (اقرب الموارد).

همراهی داشته ، هنگامی که مرگش سررسد. آن الاهداه که گفتیم حاضر گردند. و اهریمنان نیز حاضر شوند . و او باستغاثه درآید ، و بکردار نیک خود، و نگهبانی که از کیش و از صدیقان داشته، توسل جوید، و آنها ویرا از اهریمنان نجات دهند ، و او در این عالم مانند کسی میماند که در خواب چیزهای هراس انگیز ببیند، و در گل ولای فرورفته باشد، و این حال ادامه دارد تا وقتی که نوراو، و روح او خالص شود و لائق پیوستن بصدیقان گردد، و جامه آنها، را، پس از مدتی که در حال تردد بود، بپوشد .

اما انسان گنهگار، که حرص و شهوت براو غلبه داشته ، و وقتی که مرگ بسر وقتش آید، اهریمنان حاضر شوند، و او را گرفته و شکنجه و آزار دهند، و آن الاهدات نیز حاضر شوند و آن پوشاکها را با خود دارند، و او گمان کند که برای نجاتش آمده اند ، در صورتی که آمدن آنها برای سرزنش ، و یادآوری کارهای زشتش بوده ، و قصد اتمام حجت را براو دارند ، که از همراهی و کمک بصدیقان خودداری مینمود . و در همین حالات آنقدر در این عالم میماند تا عاقبت کارش سررسد و بدوزخ سرازیر گردد .

مانی گوید: این است سه راهیکه، روان انسانی بآنها تقسیم شود: بهشت، برای صدیقان. و عالم هول و بیم برای نگهبان کیش و یاوران صدیقان، و سومی دوزخ ، برای انسان گنهگار .

چگونگی روز بازگشت پس از فناء عالم

وصفات بهشت و دوزخ

مانی گوید : سپس انسان قدیم از عالم جدی^۱ ، و بشیر ، از مشرق و بنای بزرگ از یمن^۲ ، و روح الحیة از مغرب آیند، و بر این ساختمان با عظمت که بهشت نوین است، بایستند و دوزخ را دور زده ، و در آن نظر اندازند، سپس صدیقان از جنان بسوی آن نورآمده ، و در آن مینشینند، و پس از آن با شتاب بمجمع الاله روند ، و گرداگرد دوزخ ایستاده ، به گنهکاران نگاه کنند که زیر و رو میشوند، و با حیرت در آن دوزخ بناله درآمده اند . و دوزخ نمیتواند بصدیقان زیانی برساند ، و همینکه چشم گنهکاران بصدیقان افتد، بلا به و التماس در آیند، و آنها هم جز سرزنش و ملامت جوابی نمیدهند که مفید فائده باشد ، و همین امر بیشتر

۱- جدی ستاره ایست نزدیک قطب که قبله از آن شناخته می شود . (اقرابالموارد)

۲- یمن آن قسمت از زمین های گودیست که در طرف یمین قبله است. (اقرابالموارد)

موجب پشیمانی گنهکاران گردد، و اندوهی بر اندوهشان میافزاید، و تا ابد بهمین گونه باقیمانند.

نام کتاب های مانی

مانی دارای هفت کتاب است که یکی بفارسی، و شش بسوری - زبان سوریا بوده، و از آن جمله است:

کتاب سفر الاسرار - مشتمل بر چندین باب . باب ذکر الیصانین . باب شهادة بستاسف علی الحبيب . باب شهادة ... علی نفسه ليعقوب . باب ابن الارمله - که نزد مانی همان مسیح مصلوب است که یهودیان بدارش آویختند . باب شهادت عیسی علی نفسه فی یهودا . باب ابتداء شهادة الیمنی^۱ بعد غلبه^۲ . باب الارواح السبع . باب القول فی الارواح الاربع الزوال . باب الضحكة . باب شهادة آدم علی عیسی . باب السقاط عن^۳ الدین . باب قول الیصانین فی النفس والجسد . باب الرد علی الیصانین فی نفس الحیاة . باب الخنادق الثلاثة . باب حفظ العالم . باب الايام الثلاثة . باب الانبیاء . باب القيامة . این بود محتویات کتاب سفر الاسرار . کتاب سفر الجبابرة مشتمل بر ... کتاب فرائض السماعین . باب فرائض المجتبین . کتاب الشا برقان^۴ - مشتمل بر ، باب انحلال السماعین . باب انحلال المجتبین . باب انحلال الخطاة . کتاب سفر الاحیاء - مشتمل بر ... کتاب فرقاطیا - مشتمل بر ...

نام رساله های مانی

و پیشوایان بعد از او

رساله الاصلین . رساله الکبرا . رساله الهند العظيمة . رساله هیئی البر . رساله قضاء العدل . رساله کسکر . رساله فتق العظيمة . رساله ارمنیه . رساله امولیا الکافر . رساله طیسفون فی الورقة . رساله الكلمات العشر . رساله المعلم فی الوصالات . رساله وحنن فی خاتم الفم . رساله خبرهات فی التعزیه . رساله خبرهات فی ... رساله ام هسم الطیسفونیه . رساله یحیی^۵ فی العطر . رساله خبرهات فی ... رساله طیسفون الی السماعین . رساله فافی ... رساله الهدی الصغیره . رساله سیس ذات الوجهین . رساله بابل الکبیره . رساله سیس وفتق فی الصور . رساله الجنة .

۱ - ف (الیمین) . ۲ - ش بی نقطه . ۳ - ف (من) .

۴ - ش بی نقطه . ۵ - ش (عنی) .

رسالة سيس في الزمان . رسالة سعيوس في العشر . رسالة سيس في الرهون . رسالة التدبير .
 رسالة ابا التلميذ . رسالة ابربي^١ الى الرها . رسالة ابا في الحب . رسالة ميسان في النهار .
 رسالة ابا في ... رسالة بحرا^٢ ابا في الهول . رسالة ابا في ذكر الطيب . رسالة عبد يسوع في
 الهصينيات^٣ . رسالة بحرا^٤ ابا في الوصالات . رسالة شاييل وسكني^٥ . رسالة ابي في الزكوات .
 رسالة حدايا في الحمامة . رسالة افقور^٦ ابا في الزمان . رسالة زكوف في الزمان . رسالة سهراب
 في العشر . رسالة الكرح و العراب . رسالة سهراب في الفرس . رسالة ابي احيا^٧ . رسالة
 ابي بسام المهندس . رسالة ابي احيا^٨ الكافر . رسالة المعمودية . رسالة يحيى^٩ في الدراهم .
 رسالة افعد في الاغشار الاربعة - و پس ازاينها - رسالة افعد في السعد الاول . رسالة سوفي (في)
 ذكر الوسائد . رسالة برحيا^{١٠} في تدبير الصدقة . رسالة السماعيلين في الصوم والندرا^{١١} . رسالة
 السماعيلين في النار الكبرى . رسالة الاهواز^{١٢} في ذكر الملك . رسالة السماعيلين في تعبير يزدان بخت .
 رسالة مينق (في) الفارسية الاولى . رسالة مينق الثانيه . رسالة العشر والصدقات . رسالة اردشير ومينق .
 رسالة سلم و عنصراً . رسالة حطا . رسالة خبرهات في الملك . رسالة ابراحيا في الاصحاء
 والمرضى . رسالة اردد في الدواب . رسالة اجافي الخفاف . رسالة الحملان النيرة . رسالة
 مانافي التصليب . رسالة مهر السماع . رسالة فيروز وراسين . رسالة عبدبال في سفر الاسرار .
 رسالة سمعون ورمين . رسالة عبدبال في الكسوة .

شمه از اخبار مانويان و گردشي

که در شهرها داشتند و اخبار روساء آنان

اول کسی که به شهرهای ماوراء النهر^{١٣} از صاحبان دین ، غیر از سمنیه^{١٤} درآمد ،

- | | | |
|--|-----------------------------------|---------------------|
| ١ و ٢ - بی نقطه . | ٣ - ف (في العصبات) | ٤ - بی نقطه |
| ٥ - ش (شائل و سلنی) . | ٦ - ش بی نقطه | ٧ و ٨ - ف (ابراحيا) |
| ٩ - ش (عنی) | ١٠ - ف (یوحا) | ١١ - ش (والتعذیر) |
| ١٢ - ش (الاهوار) | ١٣ - رجوع شود بصفحه ٢٩ این کتاب . | |
| ١٤ - سمنیه - رك . بصفحه ٦١٦ این کتاب - و اقرب الموارد، دارد - سمنیه - بضم سین و فتح میم، گروهی از هندیانند که دهری بوده و عقیده بتناسخ دارند و منکر دانستن چیزی از روی خبر باشند باین عقیده که دانستن فقط بمشاهده امکان دارد، و سمنیه نسبتی است بسومنات که از شهرهای هند است . | | |

مانویان بودند. بدین جهت، که کسری وقتی، مانی را بقتل رسانید بر مردمان مملکتش سخن گفتن و مباحثه در این کیش را حرام نمود، و پیروان مانی را در هر جائی که بودند بقتل میرسانید، از اینرو، همه پابفرار گذاشته و از رودخانه بلخ گذشته، و بمملکت خان درآمده، و همانجا اقامت نمودند، و خان در زبانشان لقب پادشاهان ترك است.

اقامت مانویان در ماوراءالنهر تا زمانی بود که رشته امور فارسیان از هم گسیخته و کار عربان قوت و رونقی پیدا کرده و آنان به شهرهای خود برگشتند، بویژه در دوره آشوب ایران، و سرکار آمدن امویان. زیرا خالد بن عبدالله قسری به کار آنان اهتمامی از خود نشان میداد، منتهی در این شهرها ریاست جز در بابل قابل تشکیل نبود، و از آنجا رئیس بهر جائی که میخواست، و امنیت داشت میرفت، و آخرین دسته که از آنها کوچ کردند، در دوران مقتدر بود، که برای حفظ جان خود به خراسان کوچ کردند. و باقی ماندگان پرده پوشی داشتند، و در شهرها پراکنده بودند. در سمرقند در حدود پانصد نفر جمع شده و شهرتی پیدا کردند، و والی خراسان در مقام کشتن آنها برآمده، ولی پادشاه چین، بگمان صاحب تغزغز^۱ بود، کسی را نزد آن والی فرستاده، و پیغام داد، در مملکت من مسلمانانی هستند که چندین برابر آنهایی باشند که کیش ما را داشته، و در مملکت شما هستند، و سوگند یاد میکنم، هر گاه یکی از آنها کشته شود. تمام اینها را خواهم کشت، و مساجدشان را ویران خواهم کرد، و محافظت از آنها را در شهرهای خود بردارم تا کشته شوند، والی خراسان از قصد خود منصرف شده، و از آنها حزیه گرفت. و بتدریج در نقاط اسلامی روبکمی گذاشتند. اما در مدینه السلام همینقدر میدانم که در دوران معزالدوله در حدود سیصد نفر بودند ولی در زمان ما پنج نفر هم نیست. و این مردمان را اجاری نامند^۲، و در شهرهای سمرقند و صغد^۳ بویژه نونکت^۴ هستند.

۱- تغزغز از اقوام ترکند که عرب آنانرا باین نام خوانده و چنین بنظر آید که قوم قرقر باشند که از اقوام صحرا نورد ترکند و در مرز چین و ترکستان اقامت دارند (ر.ک. قاموس الاعلام ترکی) و حدود العالم - تغزغز - را - طقوزاوغوز - یعنی - نه قبيله - از ترکان دانسته، و مفصل نوشته (حدود العالم ترجمه مینورسکی، ص ۲۶۳ ببعد).

۲- ظاهراً از ماده - جار - و بمعنای منحرفان از راه است (ر.ک. اقرب الموارد).

۳- رجوع شود بصفحه ۳۰ این کتاب.

۴- نونکت ظاهراً نوکند و از دهات سمرقند است (معجم البلدان).

نام رؤسا مانویان که

در دوره عباسیان و پیش از آن بودند

جعده بن درهم، که مروان بن محمد را باو نسبت دهند، و مروان جعدی گویند، و سمت آموزگاری مروان و فرزندان او را داشته، و او را بزندیقی درآورده و هشام بن عبدالملك در دوره خلافت خود او را مدتها در زندان نگاهداشته، و سپس بدست خالد بن عبدالله قسری او را بقتل رسانید. گویند خانواده جعد عریضه بهشام داده و در آن از ناتوانی خود و طول مدت حبس جعد شکایت کرده بودند، هشام گفت مگر او هنوز زنده است، و بخالد دستور کشتن او را داد. و خالد در روز عید قربان او را - بجای قربانی کشت، و این مطلب را بامر هشام بر منبر اعلام داشت. زیرا خود او یعنی خالد متهم بزندیقی بود، برای اینکه مادرش نصرانی و مروان جعد هم از زندیقان بشمار میرفت. و از متکلمان رؤساء آنان که تظاهر باسلامیت داشتند و در باطن زندیق بودند ابن طالوت، و ابوشاکر، پسر برادر ابوشاکر، و ابن اعدی حریزی و نعمان ابن ابوالعوجاء، و صالح بن عبدالقدوس بودند که کتابهایی در تأیید دوگانه پرستی و مذاهب اهلش دارند و بسیاری از تألیفات متکلمان را در این خصوص نقض ورد کرده اند.

و از شاعران: بشار بن برد، و اسحاق بن خلف، و ابن سبابه، و سلم خاسر، و علی بن خلیل، و علی بن ثابت، بودند، و از کسانی که در این اواخر باین امر شهرتی پیدا کردند: ابو عیسی وراق، و ابوالعباس ناشئی، و جیهانی محمد بن احمد است^۱.

پادشاهان و رئیسانی که

رہمی بزندقه میشدند

گویند تمام برمکیان، جز محمد بن برمک، در شمار زندیقان بودند، و در باره فضل و برادرش نیز همین را گفته اند. محمد بن عبیدالله کاتب مهدی نیز زندیق بود، و خود او بآن اعتراف کرد، و مهدی ویرا بقتل رسانید. بخط برخی از اهل این مذهب خواندم که مأمون نیز از آنها بوده، ولی دروغ گفته است. و گویند محمد بن عبدالملك زیاترا نیز زندیق میدانستند.

۱- ش در حاشیه دارد (عورض) یعنی مقابله گردید.

رؤساء این مذهب

در دولت عباسیان

ابو یحیی رئیس . ابوعلی سعید . ابوعلی رحا . یزدان بخت . و این کسی است که مأمون ویرا از ری احضار کرد، پس از آنکه زینهارش داد . و متکلمان ویرا مجاب نمودند. مأمون بوی گفت ، ای یزدان بخت ، اگر آن زینهار در میان نبود ما را با تو کارهائی بود ، یزدان بخت گفت ، ای امیر مؤمنان نصیحتت را شنیدم و گفتارت پذیرفته است، ولی تو از آن کسانی نیستی که کسی را مجبور بترك دین بنمائی ، مأمون گفت چنان است که میگوئی . و هنگامی که او را احضار داشت ، برای اوجائی را مقرر کرده بود که کسی مجاز در گذشتن از آنجا نبود و نگهبانانی ویرا محافظت میداشتند تا نبادا کشته شود .

ویزدان بخت مردی فصیح و سخن پرداز بود.

رؤساء آنان

در زمان ما ریاست بسمرقند منتقل گردیده ، و در همان جا منعقد میگردد، در صورتیکه جز در بابل در جای دیگری قابل انعقاد نبود ، و اکنون رئیسشان در آنجا ...

دیسانیان^۱

رئیس این گروه را از این جهت دیسان خوانند که در کنار نهری بهمین نام متولد گردید . و او پیش از مانی بود ، و مذهبشان بهم نزدیک ، و تنها در اختلاط نور با ظلمت اختلاف دارند ، و دیسانیان هم در این باره دو فرقه شده اند ، يك فرقه باین عقیده اند که نور از روی اختیار با ظلمت آمیخت تا آنرا اصلاح کند ، و همینکه در آن جای گرفته، و خواست از آن بیرون آید ، نتوانسته و برایش دشوار گردید . فرقه دیگر عقیده دارند ، نور همینکه احساس خشونت و بدبوئی ظلمت را نمود ، خواست از آن در آید ، بی اختیار با آن بکشمکش درآمد ، همچنانکه کسی که در چیز چندین پهلو دار و تیزی برود، شرف قدر بخواهد آنرا از خود دور سازد بیشتر در آن فرو رود ، ابن دیسان عقیده داشت که

۱- در نسخه - ش - از دیسانیان تا (مرقیون کتاب انجیلی دارد) افتاده است .

نور از يك جنس ، و ظلمت از جنسی دیگر است ، و پاره از دیصانیان برآنانند که ظلمت ریشه و اصل نور بوده ، و گویند که نور حساس و عالم ، و ظلمت ، بعکس آن ، نادان و بی احساس است ، باین جهت از هم نفرتی دارند .

پیروان ابن دیصان در قدیم اطراف بطائح^۱ بودند ، و چند دسته از آنان، در چین ، و خراسان پراکنده شده و صومعه و اجتماعاتی نداشتند ، و مانویان خیلی از آنها بیشتر بودند تألیفات ابن دیصان : کتاب النور والظلمة . کتاب روحانیه الحق . کتاب المتحرك والجماد ، و بجز اینها ، کتابهای دیگر هم دارد . و رؤساء این گروه را کتابهایی است که بدست نیاورده ایم .

مرقیونیان

پیروان مرقیون ، پیش از دیصانیان و گروهی هستند که بیش از مذهب مانوی و دیصانی ، بنصرانیت هماهنگی داشتند ، و عقیده شان این بود که نور و ظلمت دو اصل باستانیست و يك هستی - سومی در این میانست که با آنها امتزاج و اختلاط دارد ، و خداوند را منزله ازشر دانند ، گو آنکه آفرینش اشیاء خالی ازشر نیست . ولی خداوند بالاتر از این مراتب است . در - هستی - سوم اختلاف دارند که چیست ، گروهی آن را حیات ، و عیسی دانند . گروهی عیسی را فرستاده - هستی - سوم پندارند ، و این هستی را آفریدگار اشیاء بامر و قدرت خود دانند ، و در عین حال همه بر آنند که عالم حادث است و صنعت در آن نمایان بوده و در این باره شك و تردیدی وجود ندارد ، و عقیده دارند ، کسبیکه از چیزهای بدبو ، و مستی بخش ، دوری جوید ، و همیشه با خدا باشد ، و روزه را ترك نکند ، از دام شیطان رهائی یابد ، از این گروه حکایات گوناگون و پیچ در پیچ بسیاری نقل شده است . مرقیونیان خط مخصوصی دارند که کتابهای مذهب خود را با آن مینویسند^۲ ، و خود مرقیون کتاب انجیلی دارد که نام آنرا ... و پیروانش را کتابهائست که جز خدا کسی نداند کجاست ، و این گروه خود را ز پر پرده نصرانیت پنهان داشته ، و دستجاتی از آنها در خراسانند ، ولی مانویان ، از آنان آشکارتر و نمایانترند .

۱- رجوع شود بصفحه ۲۱۲ این کتاب .

۲- از اول مرقیونیان تا اینجا در نسخه - ش - که ما داریم افتاده است .

ماهانیان

دسته از مرقیویانند ، که در پاره از امور مخالف و در پاره موافق بوده ، و بامر قیونیان در همه حالات موافقت دارند ، جز در امر نکاح ، و قربانی ، و مسیح را معدلی میان نور و ظلمت دانند ، و جز این ، درباره آنان چیزی نیافته ایم .

جنگیان

مردمانی از پیروان جنگی جوخانی^۱ میباشند که در اول بت پرست بود ، و در بتخانه زنجلیج^۲ مینواخت ، سپس از آن مذهب روگردانیده ، و از خود مذهبی در آورده ، و بر این بود که پیش از نور و ظلمت ، چیزی وجود داشته و در ظلمت دو صورت ، نرینه و مادینه^۳ بود و گوید آن نرینه بازوجه خود در ظلمت میزیست ، تا آنکه در مادینه نوری پدیدار شد . و عالم احیاء کمی از آن نور را ربود که مانند کرمی بحرکت در آمد ، و بیالا رفت و نور آن را بوسیده ، و از نور خود مقداری بآن پوشانید ، پس از این ، آن کرم از نور جدا گردیده و مقداری از نورش را ربود و بجای خود برگشت ، و از آن مقدار نوریکه از طرف نور بر او پوشانیده شده بود ، آسمان ، و کوهها ، و زمین ، و سائر چیزها را خلق^۴ کرد ، و عقیده دارند که آفتاب ملکه عالم است ، و معتقدات دیگر هم دارند که ما از شرح آنها استغفار جوئیم ، و از آنان کتابی نیافته ایم .

گفتار خسرو آرزومقان

این شخص نیز از مردم جوخی ، و از دهکده ایست که کنار نهر روان قرار دارد ، و بامر و دستور او پیروانش جامه های زیبائی میپوشیدند ، و خود را آرایش نموده و تفاخری در این کار داشتند . و او عقیده داشت که نور زنده و جاوید است ، و در خواب بود که ظلمت چون پوششی بر آن پیچیده و مقداری از آن را ربوده و بجای خود برگشت . نور يك الاله بنام - ابن الاحیاء - آفریده و باو گفت ، میروی و آن مقدار نوری را که ظلمت از من ربوده است پس گرفته و برای من میآوری .

۱- جوخا - نام نهر و دهستان بزرگی در اطراف بغداد است (معجم البلدان) .

۲- زنجلیج معرب زنگلیجه - زنگ و جرس کوچک است (فرهنگ نفیسی) .

۳- ف (فخلعت) ش (فخلقت) .

ابن الاحیاء که بظلمت رسیده و بآن برخورد کرد يك سائیدگی در آن حاصل شد و در اثر قوت نوری که در آن دمید ، دومی وجود نرینه و مادینه از آنها پدید آمد ، و او بسوی نور ، و همان معدن حیات و نفوس برگشته ، واز آن مقداری نور گرفته و بآن دو نوزاد پوشانید - و گوید - از همان آبی که چکیده آن سائیدگی بود ، این آسمانها ، و زمینها و هر چه در آنست ، از ستارگان و دریاها و کوهها ، آفریده شد . و او بعیسی طعنه میزد ، و او را عاجز و ناتوان میشمرد ، و مذهبش را پنهان میداشت ، و کتابی ندارد ، و این سخنان از او و یارانش در خاطره های مردم مانده است : مائیم آن کسانیکه در این عالم دسته مهیا ساختیم ، و مال فراوانی از دنیا ربودیم ، پس از آن عمانی^۱ شدیم ، و برودخانه رفتیم ، سیاه بودند که با خود بردیم ، و سفید بودند که با خود آوردیم ، و آنها را درخشان و تابان برگرداندیم . و این سخنانرا با آهنگ موزونی با آواز میخوانند ، و در این امر مذهبشان شباهت بمذهب حرانیان دارد .

رشییان^۲

عقیده شان اینست که جز ظلمت چیز دیگری نبوده ، و در میان آن آب ، و در میان آب ، باد ، و در باد ، رحم ، و در رحم ، مشیمه^۳ ، و در مشیمه ، تخم ، و در تخم ، آبی زنده ، و در آن آب زنده ، ابن الاحیاء بزرگ ، بود ، و بیالافت رفت ، و این صحراها و چیزها ، و آسمانها و زمینها ، و خدایان را ، آفرید ، و گوید ، پدر او که ظلمت بود از این کار باخبر نشد . و او پپائین برگشت .

مهاجران

این گروه معتقد بنسل تعمید^۴ و قربانی و هدیه دادن بوده ، و عیدهائی دارند ، و در صومعه های خود گاو و گوسفند ، و خوک قربانی کنند . و زنان خود را از پیشوایان خود باز ندارند ، و زنا کردن را زشت میدانند .

۱ - متن عربی دارد (فعمنا) که باید نون آن با تشدید باشد و ظاهراً از - عمان - یعنی بعمان رفتن باشد (ر.ك. اقربالموارد) .
۲ - هویت این شخص بدست نیامد .

۳ - مشیمه ، پوستی که بچه رحم در آنست (فرهنگ نفیسی) .

۴ - تعمید - در آئین مسیحیانست که کودکان یا کسانیکه بدین عیسوی در آیند طبق مراسم مخصوصی غسل دهند (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

کشطیان

قائل بقربانی ، وشهو ترانی و حرص و مفاخرت بوده ، و گویند : پیش از هر چیزی یگزنده بزرگواری بود که از نفس خود پسری آفریده . و او را نجم الضیا نامید ، و آنرا زنده دومی - خواند . و قربانی کردن ، و هدیه دادن ، و چیزهای نیکو ، اعتقاد دارند .

مغتسله

این گروه در اطراف بطائح^۱ زیاد هستند ، و از صابئیان بطائح بشمار میروند ، و قائل بشستن هر چیزی هستند ، و خوراکیهای خود را میشویند ، و رئیس خود را - حسیس دانند ، و اوست که پایه گذار این ملت بوده ، و عقیده داشت که این دو عالم مرکب از نرینه و مادینه است ، بقولات^۲ بشریعت آنها نرینه ، و اکشوت^۳ بشریعت آنها مادینه بوده ، و درختان رگ و ریشه آنهاست و از این قبیل گفتارهایی دارند که در حکم خرافات است . و شاگردی هم بنام شمعون داشت و این گروه با مانویان در بودن دواصل موافقت دارند ، و پس از این از آنها جدا میشوند . و میانشان - تا امروز - کسانی هستند که بستارگان تعظیم و کرنش کنند .

حکایتی دیگر درباره صابئیان بطائح

این گروه کیش نبطیان^۴ باستانی را دارند و ستارگان را گرامی شمرند ، و دارای تمثالها و بتهایی بوده ، و از صابئیان حرنانی بشمار میروند ، و پاره هم گفته اند که این گروه از آنها نیستند نه باجمال و نه بتفصیل .

گفتار - ای و عملکما^۵

این گروه عقیده دارند که وجودات چهارند که هیچکدام شباهتی باهم ندارند ، اولی

۱- رجوع شود بصفحه ۲۱۲ این کتاب . ۲- دانه گیاهی ، از قبیل نخود و لوبیا و باقلا و غیره (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

۳- اکشوت - یا اکشوت ، تخم کتان (فرهنگ نفیسی) .

۴- رجوع شود بصفحه ۱۹ - این کتاب . ۵- ظاهراً غلط است چون ای و عملکا -

انی و علکا - و عملکا نیز خوانده شده . و احتمال می رود - انی و علکما - باشد . و علکم - چون جعفر - مرد فربه و تنومند . و علکم - چون قنفذ - شدید و سخت . از شتر و غیرشتر است (ر. ک. تعلیقات فلوکل - ص ۱۷۸ - و ذیل اقرب الموارد) .

را حوسطف^۱ عظیم ، دومی را - ریمان - و سومی را - وردود زنده مادینه - و چهارمی را - اسمایحین - مینامند ، و بر آنند که اینها پیش از زمین و آسمان ، و هرچیز دیگر در این عالم بودند ، و سه موجود از آنها حوسطف را دعوت کردند تا رئیس آنها بشود ، و پس از آن در میانشان اختلافی دست داد که از آن اختلاف ، شرها و گناها پدید آمد .

گفتار شیلیان

شیلی از مغتسله بود ، ولی با آنان مخالفتی داشت ، و جامه نیکو^۲ میپوشید ، و خوراکیهای خوبی میخورد ، و تمایل ب مذهب یهود داشته و بآن عمل مینمود .

گفتار خولانیان

این گروه از پیروان ملیح خولانی^۳ شاگرد بابک پسر بهرامند ، بابک شاگرد شیلی و از موافقان با او بود ، ولی نسبت بیهودیان توقف داشت .

ماریان و دشتیان

رئیشان ماری اسقف بود^۴ و این گروه ب مذاهب دو گانه پرستان نزدیکند ، و قربانی را حرام نمیدانند ، و دشتی از پیروان ماری بود ، و سپس با او مخالفت کرد .

اهل خیفه السماء^۵

رئیشان - اریدی - بود : و در تیسفون ، و بهر سیر^۶ مقیم ، و بسیار با ثروت

۱ - Khvastuvaneft (ر.ک. ایران در زمان ساسانیان چاپ دوم ص ۲۲۴) .

۲ - ف (یلبس الخشن) ش (یلبس الحسن) . ۳ - خولان - بضم اول و سکون

ثانی از شهرستانهای یمن است ، و نزدیک دمشق نیز دهکده باین نام بوده که ویران شده و آثارش باقیست (معجم البلدان) .

۴ - هویت این شخص بدست نیامده و بعید است که مارماری رئیس مارونیان - یا ماری اسحاق باشد .

۵ - اهل خیفه السماء - بدست نیامد .

۶ - بهر سیر - از نواحی بغداد ، و نزدیک بمدائن است (معجم البلدان) .

بود ، و يك يهوديرا فریب داد كه برايش - كتب الانبياء والحكماء - نوشت ، و از خود كیش و آئینی در آورده ، و مردم را بآن دعوت كرد. و در گوشه و كنار تیسفون گروهی از پیروان مذهبش میباشند .

آسوریان

رئیسشان را بوسقطیری^۱ بن اسوری میگفتند ، و این مردم بکار حمل و نقل اموال و کاسبی اشتغال داشتند و با یهود در پاره چیزها موافق ، و در پاره چیزها مخالف بوده ، و تظاهر بملت عیسی مینمودند .

گفتار اوردجیبیان

این گروه دریا را گرامی و بزرگ دانند ، و گویند دریا وجود باستانی است که پیش از هر چیزی موجود بوده ، و همینکه بتلاطم درآمد کفی از آن نمایان شد ، و باد که آنرا دید ، خانه در آن ساخته ، و همانجا مسکن کرده و هفت تخم در آن گذاشت . و از آن هفت تخم ، خدایان هفتگانه پیدا شد ، و یکی از آن خدایان را - نشابه^۲ خوانند ، باین عقیده ، که در دریا غوطه ور شده ، و چون تیر ، با شتاب از آن بیرون آمد. و او ، کوثر^۳ را آفرید که آنرا - ثل^۴ نامند ، و در آن ثل رودخانه بزرگی روان داشت که نامش فرات بزرگست و بر آن ثل شاخه درخت سدر^۵ را کاشت . و گویند : از آن تخمها ، از یکی نشابه ، و از یکی مریاس (السی)^۶ و از سومی - اسیرو^۷ و از چهارمی - ثاح^۸ و از پنجمی - سیده العالم ، و از ششمی - فتی - و از هفتمی - شب و روز - پدید آمده ، و ثاح^۹ بر مریاس^{۱۰} در آمده و او را

۱- ف (ابن سقطیری) . ۲- نشابه - تیر (فرهنگ نفیسی) .

۳- تپه از خاک ، و نام نهری در بهشت (اقرب الموارد) .

۴- خاک رویهم انباشته (اقرب الموارد) .

۵- سدر - درخت کنار (فرهنگ نفیسی) .

۶- ف (المریاش - ؟) ث - المریاس - باضافه کلمه که نامفهوم است و مریاس شاید از مرس بمعنی بازی با زنان است (رك. ذیل اقرب الموارد) .

۷- ف (استبرق) . ۸- ۹- ف (التاج) .

۱۰- ف (المریاش - ؟) .

نشانده ، و سپس تمام این عالم را با تمام چیزهایی که دارد بوجود آورد . این مردم ، دریا را گرامی دارند، و عقیده دارند که او خدای بزرگ است . و گویند در کنارهای دریا دستجاتی از این مردم زندگانی کنند، ولی ما از آنها کسی را ندیده‌ایم، و آنها را سخنان شگفت‌انگیزی است که شبیه خرافات بوده، و برعایت اینکه کتاب ما بدرازا نکشد از شرح آن خودداری نمودیم .

نام فرقه‌هایی که میان عیسی علیه السلام

و محمد صلی الله علیه و اله بودند

محمد بن اسحاق گوید : قحطبی^۱ در ردی که بر نصاری دارد این فرقه‌ها را ذکر کرده است: ملکیه^۲، نسطوریه^۳، یعقوبیه^۴، صامیه^۵، کتثانیه، بهانیه، الیانیه^۶، مارونیه^۷،

- ۱- قحطبی، احمد بن محمد بن قحطبی، و اسفراینی او را در زمان جبائی دانسته است (نقل از تعلیقات فلوکل ص ۱۷۸).
- ۲- پیروان ملکا که در رم ظهور کرد، و بر آن استیلا یافت (ر.ک. ملل و نحل شهرستانی ج ۲-۳۹).
- ۳- نسطوریه، پیروان نسطور حکیم که در زمان مأمون ظاهر شد و در چهار انجیل نظریاتی از خود داشته، و گویند، انتساب بنسطوریوس کشیش قسطنطنیه دارند که میگفت مریم خدائی نژاد، بلکه انسانی زائید (ر.ک. ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۴۴).
- ۴- یعقوبیه - پیروان یعقوب برذغانی هستند که از راهبان قسطنطنیه بود (ملل و نحل شهرستانی ج ۲- ص ۴۸).
- ۵- صامیه - ظاهراً صیامیه‌اند که از جنبه زهد و تقوی، از هر خوراکی و آشامیدنی خودداری داشتند (ملل و نحل شهرستانی ج ۲- ص ۹۲).
- ۶- پیروان الیانی که پیش از اجتماع در نیقیه بود، و میگفت مریم بعیسی نه ماه آبستن نبود، و او چون آبی که از ناودان بریزد بشکم مادر آمد، و گذشت، برای آنکه - کلمه - بگوشش دمیده شد و از جائیکه بچه بیرون آید خارج گردید (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۸).
- ۷- مارونیه - پیروان مار مارونند که در کورشیه - شمال - سوریا تارک دنیا بود، و فضائلش شهرتی داشته، و او پدر مارونیانست (ر.ک. اعلام المنجد).

سالیه^۱، اربوسیه^۲، منانیه^۳، دیسانیه^۴، مرقیونیه^۵، اجرعانیه، مقدماموسیه^۶، ماقادونیه، یماسیه، غولیه، نولیه^۷، ارباغوسیه، عطاخریه، هیلانیه^۸، باکولیه، بولقانیه^۹، محرانیه، سوروانیه، سادرمیه، علانیشیه، افخاریه، یونانیه، حاوحسیه، انسیه^{۱۰}، کوارکیه، بحالیه، ردویه، عولیه، اطریمونیه، لوعانیه، قیراطسیه، سمغسانیه^{۱۱}، اثرنیه، اربطماسیه، سابانسیه، باونطینیه، اسحاقیه^{۱۲}، ثمانیه^{۱۳}، مولیانیه، اقولیارسطیه، اوطاخیه، بوالنطریه، بقالوسیه، مرسیه، ملوریه، باقوریه، آدمیه، نسطونیه، عنزویه، نفسانیه، حسبیه، دیقطنیه^{۱۴}.

مذاهب خرمیه^{۱۵} و مزدکیه

محمد بن اسحاق گوید: خرمیان دو گروهند، خرمیان اول که نامشان محمره بود،

- ۱- سالیه - ظاهراً سبالیه یا سابلوسیه اند که پیروان سابلوس کشیش در قرن سوم میلادی بودند، (ملل و نحل شهرستانی ج ۲- ص ۳۸).
- ۲- اربوسیه - ظاهراً اربوسیه است که پیروان اربوس بزرگترین شاگرد ماربطرس بود (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۴۲).
- ۳- رجوع شود بصفحه ۵۸۲ این کتاب.
- ۴- رجوع شود بصفحه ۶۰۲ این کتاب.
- ۵- رجوع شود بصفحه ۶۰۳ این کتاب.
- ۶- مقدماموسیه - یا مقدانوسیه پیروان مقدونیوس بطریق قسطنطنیه (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۸).
- ۷- نولیه؛ شاید بولیه، و از پیروان بولس شمشاطی هستند که از کشیشان قرن سوم میلادی بود (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۹).
- ۸- هیلانیه پیروان هیلانه مادر قسطنطین (ر.ک. اعلام المنجد - لاروس).
- ۹- بولقانیه، شاید الفانیه باشند که فرقه از یهود است (شهرستان ج ۲ ص ۳۰).
- ۱۰- انسیه - شاید همان انشینیه است که در فن دوم این مقاله آمده (ر.ک. ص ۶۲۳ این کتاب).
- ۱۱- سمغسانیه، شاید پیروان شمعون الصفا معروف بسمعان قانونی باشند (ر.ک. ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۵) احتمال می رود سمغسانیه تصحیف شده سمعانیه باشد.
- ۱۲- اسحاقیه - پیروان ماراسحاق - یا اسحاق کبیرند که ملقب ببرنی قدیس، و از نژاد ارمنیان بود (ر.ک. ملل و نحل شهرستانی ج ۲- ص ۴۴).
- ۱۳- ظاهراً مکرر است.
- ۱۴- رجوع شود بمقدمه این کتاب زیر عنوان: تحقیقاتی که بی نتیجه ماند.
- ۱۵- در فلوکل همه جا - خرمیه - آمده در صورتیکه معروف و صحیح خرمیه و خرمیان بود و ماهم بتبعیت از این شهرت همه جا - خرمی و خرمیان - ذکر کردیم. در تعلیقات فلوکل ص ۱۷۹ در نسخه بدل - خرمی - و خرمیه - ذکر شده است.

و در اطراف کوهستان میان آذربایجان ، ارمنستان ، شهرستان دیلم ، همدان ، دینور ، و همچنین میان اصفهان ، اهواز پراکنده ، و مجوسیانی بودند که باین کیش گرویده ، و بلقظه^۱ شهرت یافته ، ورئیشان مزدک باستانست ، و او آنان را وادار کرد که بلذائذ و شهوترانی ، و خوردن ، و نوشیدن ، و مواسات ، و آمیزش باهم گرایند ، و بهمدیگر زور گوئی و استبداد نداشته باشند ، و در زن و خانواده باهم شرکت کنند ، و کسی را از آمیزش بازن مرددیگر باز ندارند ، و با این وصف ، بکردار نیک ، و ترک آدمکشی . و آزار نرساندن بمردم معتقد بوده و در میهمانی رفتاری از خود نشان میدادند که در هیچ ملتی دیده نمیشد . اگر میهمانی را بخانه میخواندند هیچ روگردانی از خواسته‌های او - هرچه باشد نداشتند ، و همین رویه را نیز مزدکی داشت که در دوران قباد پسر فیروز ، ظهور کرده و انوشیروان ویرا با پیروانش بقتل رسانید که اخبار آن . معروف و مشهور است .

بلخی ، در کتاب عیون المسائل والجوابات - اخبار خرمیان و مذهبشان ، و شرابخواری ، و شهوترانی و طرز عبادتشان را جمع کرده و لازم نمیدانیم چیزهایی را ذکر نمائیم که دیگران بر ما سبقت جسته‌اند .

اخبار خرمیان بابکی

رئیس خرمیان بابکی ، بابک خرمی است و او پیروان خود میگفت : خدا ، منم ، و در مذهبش کشتن و ربودن و تصرف اموال دیگران ، و جنگ ، و بریدن گوش و بینی روا بود ، در حالیکه پیش از او خرمیان بچنین کارهایی آلودگی نداشتند .

اسیاب پیدایش ، و سرکشیرها و جنگهای او

و جائیکه کشته شد

واقد بن عمرو تمیمی که اخبار بابک را جمع کرده گوید : پدر بابک از مردم مدائن و کارش روغن فروشی بوده ، و بمرز آذربایجان آمد و در دهکده بلال آباد از بلوک میمد^۲ اقامت نمود ، و کوزه روغن را بدوش میکشید ، در آن دهستان دوره گردی میکرد .

۱- لقطه بمعنی مال بیصاحب است ، و احتمال دارد - لقیطه - باشد که بمعنی فرو- مایه و پست - است (ر.ک. اقربالموارد) .

۲- میمد ، نام کوه و شهری در آذربایجان است (معجم البلدان) .

وی با زنی که از يك چشم کور بود . و مادر بابك است معاشقه داشت ، و مدتها با وی عمل ناشایست انجام میداد . و در اثنائیکه هر دو بگوشه دور افتاده از آن دهکده ، میان بیشه بشراب‌خواری مشغول بودند ، چند نفر از زنان آن دهکده برای برداشتن آب از چشمه که در آن بیشه بود آمده ، و صدائی باهنگک نبطیان شنیده . و بآن سوی رفته ، و بر آنان هجوم آوردند ، آن بنده خدا پابفرار گذاشت ، و آنها از موی سر مادر بابك گرفته و او را بدهکده آورده و آبرویش را بردند .

واقده گوید : پس از این ماجرا ، روغن فروش نزد پدر آن دختر رفته و خواستگاری از دخترش نموده ، و پدر باز دوواچشان رضایت داد . و بابك از این زن بد دنیا آمد . سپس در یکی از مسافرتهايش بکوه سبلان^۱ شخصی که دنباله گیری از او داشت ، زخمی بوی زده و همان زخم پس از مدت کمی سبب مرگ او گردید . و مادر بابك برای دایه گی و شیر دادن بیچه‌ها بخانه‌ها میرفت ، و مزدی میگرفت . تا آنکه بابك ده ساله شد ، گویند روزی که بجستجوی بابك بیرون آمده بود ، چون بابك برای گروهی از مردم گاوچرانی میکرد ، او را برهنه در زیر درختی خوابیده یافت ، و دید زیر هرموئی از موهای سینه و سرش خون نمایان است ، و بابك از خواب جسته و برپا برخواست ، در این حال دیگر اثری از آن خون در وی ندیده ، و گفته است ، من از اینجا دانستم که برای پسرم پیش-آمدهای بزرگی روی خواهد داد .

واقده گوید : بابك ، نزد شبل بن منقی ازدی در بلوک سراه^۲ بکار تیمار چهارپایانش اشتغال داشت ، و طنبور را از نوکران او آموخت ، و سپس به تبریز - که یکی از شهرهای آذربایجان است ، رفته ، و دو سال در خدمت محمد بن رواد ازدی بود . و پس از آن نزد مادر برگشت ، و در هجده سالگی با مادرش زندگانی مینمود .

واقده بن عمرو گوید - در کوهستان بذ^۳ دو مرد قوی و زبردستی بودند که کسی بآنها دست رسی نمییافت ، و چون مال و منال فراوانی داشتند ، در سر ریاست و تسلط بر خرمیان^۴ ساکن آن کوهستان . باهم در جنگ و ستیزه بودند ، و میخواستند که ریاست در یکنفر تمرکز داشته باشد . یکی نامش جاویدان پسر سهرک . و یکی هم بکنیه اش ، ابو عمران ،

۱- سبلان کوه بزرگ‌گیت که مشرف بشهر اردبیل بوده و دهات بسیاری دارد (معجم البلدان) .

۲- سراه - یا سراء - دهکده ایست که در دهانه نهانند قرار دارد (معجم البلدان) .

۳- بذ - با تشدید ذال - دهستانی میان آذربایجان و اران است که در دوران معتصم

بابك از آنجا سر برداشت (معجم البلدان) . ۴- ف (الحرمیه) .

معروف بود ، این دونفر تابستانها را بچنگ وجدال با هم میگذارند ، و زمستانها ریزش برف و بسته شدن گردنه‌ها مانع از برخورد آنها بود . جاویدان ، که استاد بابک است - با دوهزار گوسفند از جایگاه خود درآمده ، و بزنجان ، از شهرهای مرزی قزوین ، رفت ، و گوسفندان خود را فروخته ، و در مراجعت بکوهستان بزد ، در بلوک میمد دچار برف و بوران شده ، و چون شب در رسیده بود راه خود را کج کرده بیلال آباد رفت ، و از دهبان آنجا منزلی خواست . دهبان برای تحقیر جاویدان ، ویرا بخانه مادر بابک که تهی دست و فقیر بود جای داد ، و آن زن جز آتشی که برایشان روشن نمود ، چیز دیگری نتوانست فراهم سازد . و بابک نیز بخدمت غلامان و چارپایان برخواسته ، و آنها را آب داده ، و جاویدان او را روانه داشت تا خوراکی و آشامیدنی برایشان ، و علف برای چارپایان خریداری نماید ، و در گفتگویی که با او نمود ، دریافت که هر چند حال و روزگاری تباہ ، دارد و زبانش در فارسی روان نیست ، باز بسیار زیرک و ناپاک و با شهامت است ، پس رو بمادر بابک کرده و گفت: من از توانگران کوهستان بزهستم ، و مال و منال فراوان دارم ، و باین پسرت نیازمندم ، او را بمن بگذار تا با خود ببرم ، و هر ماه پنجاه درهم مواجب او را برای تو میفرستم ، زن گفت تو مظهر نکوکاری هستی ، و پیدا است که زندگانی فراخی داری و من دردل خود احساس آرامشی از تو دارم ، هر وقت که میروی ویرا همراه داشته باش .

پس از چندی ابو عمران از کوهستان خود برخواسته و با جاویدان جنگ نموده و مغلوب گردیده و جاویدان او را بقتل رسانیده ، و بکوهستان خود برگشت و زخمی برداشته بود که او را هراسان میداشت ، و پس از سه روز مرگ او را در ربود . زن جاویدان که با بابک عشق ورزی میکرد و بابک را با وی زشتکاریهایی بود ، همینکه جاویدان را مرده دید ، بیابک گفت تو بسیار چالاک و با شهامتی ، این مرد سر بنیستی گذاشت . و من هم صدایم را بلند نکرده و پیروانش را خبردار نساختم ، تو خود را آماده بدار که فردا تورا با آنان یکجا جمع مینمایم ، و میگویم جاویدان بمن گفت ، من امشب میمیرم و روح از کالبد من بیرون شود ، و بدن بابک درآید ، و همباز روح او گردد ، و او خود را ، و شما را بچنان پایه بلندی بالا برد که کسی بآن نرسیده ، و پس از این هم نخواهد رسید ، و اومالک زمین گردد ، و سرکشانرا از پای درآورد ، و آئین مزدک را برگرداند ، و ذلیلان شمارا عزیز و افتادگان شما را سر بلند سازد . بابک از این گفته بطمع افتاده ، و این پیش آمد را بفال نیک گرفته ، و خود را برای آن آماده ساخت . صبح که دمید سپاهیان جاویدان بدوران زن جمع شده ، و گفتند چه شد که ما را نخواست ، و بما وصیتی نکرد .

زن گفت : در این کار مانعی نبود جز آنکه شما در دهات و خانه‌های خود پراکنده و متفرق بودید ، و اگر میخواست کسی را فرستد و شما را جمع کند ، خبرش منتشر میشد ، و او برای شما از شر عربان ایمنی نداشت ، از این جهت مرا عهده‌دار اجرای وصیت خود نمود که شما را آگاه سازم تا آنرا پذیرفته و بهمانگونه عمل نمائید ، گفتند ، هرچه را بتو سپرده بما بگو ، زیرا ما همانگونه که در حیاتش سرپیچی از او نداشتیم ، پس از مرگش نیز هیچ مخالفتی با او نخواهیم داشت ، زن اظهار داشت که او بمن گفت ، من امشب خواهم مرد ، و روح از کالبدم بیرون شود ، و بیدن این پسر بچه که خدمتکار من است درآید ، و من او را خداوند پیروان خود مینمایم . اگر مرگ مرا ربود ، تو آنها را باین امر آگاه بنما و بی‌دین است کسیکه در این امر سرپیچی نماید ، و برخلاف گفته من چیز را برای خود بپسندد . همه گفتند ما وصیتی را که درباره این جوان بتو نموده ، میپذیریم و قبول داریم ، سپس آن زن امر کرد گاوی بیاورند ، و بکشند و پوستش را درآورده بر زمین پهن کنند . و بر آن پوست لکن بزرگی پراز شراب بنهند ، و نان را تکه کرده بدور آن لکن گذارند . سپس یکایک آنان را پیش خوانده و گفت ، پایت را روی این پوست بگذار ، و تکه نانی را بردار ، و در شراب فرو برده و آنرا خورده و بگو ، ایمان آورم بتو ای روح بابک همچنانکه بروح جاویدان ایمان داشتم . سپس دست بابک را بگیر ، و بر او کرنش نموده^۱ و آنرا بیوس . همه باینکار درآمدند تا هنگامیکه خوراکی تهیه شد ، و بدستور آن زن خوراکی و شراب را پیش آوردند ، و او باروی گشاده بابک را کنار خود نشانده ، و پس از آنکه در یک سه جام شراب سر کشید ، او یک شاخه ریحان بیابک داد که از دستش گرفته ، و باین کار ، میانشان زناشوئی برقرار گردید . سپس همه بپا ایستاده و بهردو کرنش نمودند که نشانه رضایت باین ازدواج بود حتی عربان^۲ مسلمان و بردگانشان .

مذاهبیکه زمان اسلام از مجوس

و خرمیان در خراسان پیدا شد

در آغاز دولت عباسیان ، و پیش از ظهور ابوالعباس ، مردی بنام بهافرید که از مردم

۱- در متن عربی (خذبید بابک و کفر علیها) در زبان عرب - کفر الفارسی - بمعنی کرنش بیادشاه است و در مثل گویند - یکفر کفر العلیج - و علیج بمعنی سخت و درشت است که عربان بکفار عجم اطلاق کنند . (ر.ک اقرب الموارد) .

۲- ف (و غریبهم) ش (و عربیهم) . ۳- ف (الجرمیه) .

روی ، از شهرستان ابرشهر^۱ بود ، و عقیده مجوسیان را داشت و پنج نماز را بی سجده ، در حالیکه بسمت چپ قبله توجه میکرد ادا نموده و فالگوئیهای داشت ، و مجوسیان را بمذهب خود میخواند انبوهی از مردم باو گرویدند . ابومسلم ، شیب بن داح ، و عبدالله بن سعید را نزد او فرستاد و اسلام را براو عرضه داشتند ، و او مسلمان شده و مقامی پیدا کرد ، ولی بعد برای فالگوئیهایش اسلام او پذیرفته نشده و کشته شد ، و تا این زمان پیروان او در خراسان زیاد هستند .

و این مطلب را ابراهیم بن عباس صولی در کتاب الدولة العباسیه آورده است . والله اعلم بالصواب .

مسلمیه

از جمله اعتقاداتی که پس از اسلام در خراسان پیدا شد ، مسلمیه - پیروان ابومسلم است که عقیده بامامت او داشته ، و گویند او زنده و کامیاب است ، و همینکه منصور ، ابومسلم را کشت ، دعوات ، و یاران ویژه او بشهرها گریختند ، و یکی از آنان بنام اسحاق بترکستان و بلاد ماوراءالنهر^۲ رفت ، و در آنجا مردم را دعوت بابومسلم مینمود ، و میگفت ابومسلم در کوهستان ری زندانی است .

و بگفته آنان ، وی در وقت معینی که خودشان دانند ظهور خواهد کرد چنانکه کیسانیان این عقیده را درباره محمد بن حنفیه دارند . و حکایت کنند این خبر گوید ، از گروهی پرسیدم ، چرا اسحاق را ترك خواندند ، گفتند ، برای این است که شهرهای ترکان درآمده و مردم را بابومسلم دعوت کرد .

گروهی گویند ، اسحاق از علویان بود ، که نزد آنان بلباس این مذهب درآمده ، و از فرزندان یحیی بن زید بن علی است که از بنی امیه فراری شده ، و در ترکستان بشهرها رفت و آمد داشت .

مؤلف کتاب اخبار ماوراءالنهر که از خراسانیان است گوید ، ابراهیم بن محمد که درباره مسلمیه اطلاعات داشت بمن گفت ، اسحاق یکی از مردم ماوراءالنهر بود ، و سواد نداشت ، ولی جنیان از وی شنوائی داشته و اگر کسی چیزی از وی سئوال مینمود پس از

۱- ابرشهر - نام قدیم نیشابور بود که یکی از چهار شهر خراسانست (فرهنگ نفیسی).

۲- رجوع شود بصفحه ۲۹ این کتاب .

یکشب جوابش را میداد ، و همینکه آن پیش آمد برای ابومسلم رخ داد ، مردم را باودعوت کرد ، و عقیده داشت که او پیامبری از طرف زردشت بود ، و زردشت هم زنده بوده و نمرده است و ابومسلم هم زنده جاوید بوده و خروج خواهد کرد ، تا این دین را برپا دارد ، و این امر از اسرار مسلمیه است .

بلخی گوید : پاره از مردم مسلمیه را خرمدینیه^۱ نامند ، و شنیده‌ام که در نزد ما در بلخ گروهی از ایشان هستند که در دهکده - حرساد^۲ - زندگانی میکنند و در حال ترس و بیم هستند .

مذاهب سمنیه

بخطی یکی از مردم خراسان ، که - اخبار خراسان فی القدیوم و ما آلت الیه فی الحدیث - را تألیف کرده و آن جزوه مانند دستوریست ، خواندم ، که پیامبر سمنیه بوداسف^۳ است ، و بیشتر مردمان ماوراءالنهر در دوران گذشته پیش از اسلام این کیش را داشتند ، سمنیه منسوبان بسمنی^۴ بوده . و این مردم از تمام مردمان روی زمین و دیانت‌هایی که هست باسجاوت - ترند ، چون پیامبرشان بوداسف بآنان دستور داده ، که بزرگترین چیزی که حل و آسان نگردیده ، و انسان نمیتواند بآن عقیده داشته باشد و عمل نکند ، گفتن - نه - در تمام کارهاست . و این گروه در گفتار همین رویه را دارند و گفتن - نه - را کار شیطان دانند ، و مذهبشان دفع شیطان است .

۱- ف (الخرمدینیه) . ۲- در متن عربی بهمین گونه بی نقطه ذکر شده که

یافتن آن را دشوار ساخته؛ ولی ظاهراً - خرما باذ باشد که ازدهات بلخ بوده ، و ابولیت نصر بن سیار خرما باذی منسوب بآن نجاست (ر.ک. معجم البلدان) .

۳- بوداسف - از نامهای افسانه‌ایست که او را حکیم - پیامبر خوانند ، و بودا را نیز تمثال بوداسف دانند (ر.ک. همین کتاب - سخن درباره بد) .

۴- سمنی - منسوب بسمن که معرب - شمن - پارسی ، بمعنی بت است (ر.ک. برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین صفحه ۱۲۹۶) .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فن دوم - از مقاله نهم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهاییکه تصنیف کرده‌اند

مشمول بر

مذاهب و اعتقادات

مذاهب هند

در مقدمه^۱ جزوه چنین خوانده‌ام : کتاب فیه ملل الهند وادیانها - و من در روز جمعه سوم محرم سال دویست و چهل و نه ، از این کتاب نسخه برداشتم ، و نمیدانم نویسنده حکایت‌های آن چه کسی بوده ، ولی حرف بحرف آن بخط یعقوب بن اسحاق کندی بود . و در زیر مقدمه ، این حکایتها بود که بهمان الفاظ نویسنده‌اش در اینجا ذکر مینمایم :

۱- در متن عربی دارد (. . ترجمته) ، و از معانی ترجمه ، مقدمه یا فاتحة الكتاب است (ر.ك. اقرب الموارد) .

پاره از متکلمان گفته‌اند که یحیی بن خالد برمکی یکنفر را بهندوستان روانه داشت، تا دواجاتی که آنجا هست برایش بیاورد، و از مذاهب آنجا شمه برایش بنویسد، و آن شخص این کتاب را تألیف نموده است.

محمد بن اسحاق گوید: در روزگار فرمانفرمائی عرب کسیکه درباره هند جد و جهدی از خود نشان داد، یحیی بن خالد برمکی، و گروه برمکیان بود، (و احتمال دارد این حکایت صحیح باشد، اگر این را هم بچیزهائی اضافه نمائیم که از برمکیان) و اهتمامشان بامور هندوستان، و خواستن علماء طب و حکیمان آنها، میدانیم.

نام جاهائیکه در شهرهای هند

عبادتگاه بود، و چگونگی آنها

و سرگذشت بوداها^۱

بزرگترین عبادتگاه در مانگیر^۲ است که طول آن يك فرسنگ بوده، و مانگیر شهریست که بلهرا^۳ در آنجاست. طول این شهر چهل فرسنگ، و ساختمانهایش همه از چوب ساج، و نی و تخته‌های گوناگون است، و گویند مردمانش هزار هزار فیل دارند، و باین وسیله کالاها را حمل و نقل مینمایند، و در اصطبل پادشاه شصت هزار فیل است. و رخت‌شویان، و آرایشگران و خیاطان یکصد و بیست هزار فیل دارند.

در این بتخانه تقریباً بیست هزار - بودا - از جواهر گوناگون مانند طلا، و نقره، و از آهن، و مس، و روی، و عاج و سنگهائی است که بر آنها بهترین جواهرات نشانده شده، و سالی یکمرتبه پادشاه سواره، یا پیاده باین خانه می‌آید و سواره بر میگردد. و در آنجا بتی

۱- بدده - بودائیان، و بد - بودا - معنایش شخصیتی است که بدنیا آمده، و ازدواج نکرده، و نخورده، و نیاشامینده. و پیر نشده، و مرگ ندارد (ر.ک. مللو و نحل شهرستانی ج ۳ - ص ۳۴۸ ببعده).

۲- مانگیر - Manyakheta - le . Mankir مانیاختا که اکنون بآن مالخد Malkhed گویند پایتخت بلهرا، و در جنوب گلبرگه (حیدرآباد) است. (ر.ک. حدود العالم ترجمه و شرح آقای مینورسکی Minoresky بانگلیسی ص ۲۳۸).

۳- بلهرا - نام پادشاهی است که مانگیر را پایتخت خود قرار داده بود (ر.ک. کتاب و صفحه نامبرده در بالا).